

<p style="text-align: center;">دلایل سبعة (فارسی)</p>	<p style="text-align: center;">عنوان</p>
<p style="text-align: center;">حضرت نقطه اولی</p>	<p style="text-align: center;">صاحب اثر</p>
<p style="text-align: center;">نسخه چاپ ازلی</p>	<p style="text-align: center;">مأخذ این نسخه</p>
<p>مجموعه خصوصی 2007 صفحه 13 – 64 مجموعه خصوصی 5011 صفحه 9 مجموعه خصوصی 2026 صفحه 65 مجموعه خصوصی 2056 مجموعه خصوصی 2035 مجموعه خصوصی 2053 مجموعه خصوصی 3056 نسخه در برنستون 3 جلد 2 صفحه 208–231 مجموعه براون در کمبریج ف 22 (5) بند 4 LBL Or. 5109</p>	<p style="text-align: center;">سایر مأخذ</p>
<p style="text-align: center;">قلعه ماکو</p> <p>"نظر کن اون لقاء الله را که کل از برای آن خلق شده اند حظ اون لقاء را جبل ماکو... در آن غیبت که حضرت برید جباری نبود تصور کن و بفهم که مراد امروز است که در جبل ماکو نشسته و بعد میفرماید"، دلایل سبعة، فارسی</p>	<p style="text-align: center;">مکان نزول</p>
<p style="text-align: center;">ما بین رجب 1263 هـ – 6 جمادی الاول 1264 هـ (حوالی 9 شهر) جولای 1847 – العاشر من ابریل 1849 میلادی July 1847 ---- April 9th 1848</p> <p>"این کتاب در اواخر دوره سجن ماکو و بعد از نزول کتاب بیان... در اوایل سال 1264 هجری قمری نازل شده است"، عهد اعلی، صفحه 447</p>	<p style="text-align: center;">سال نزول</p>
<p style="text-align: center;">"اعزاز یکی از کبار اصحاب حاج سید کاظم رشتی"، عهد اعلی، ص 447</p>	<p style="text-align: center;">مخاطب</p>

بسم الله الافرد الافرد

أحمد لله الذي لا إله إلا هو الأفرد الأفرد وإنما البهاء من الله على "من يظهره الله" ثم أدلّاه
لم يزل ولا يزال وبعد

"لوح مسطور را مشاهده نموده هرگاه خواسته شود بتفصیل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد
الواح اکوانیه و امکانیه نتواند تحمل نمود ولی سازج کلام و جوهر مرام آنکه شبهه نبوده
و نیست که خداوند لم یزل باستقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لا يزال باسئمانع
استرفاع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ستایش
نموده او را هیچ شیئی حق ستایش نمودن مقدس بوده از کل اسماء و منزه بوده از کل امثال
و کل باو معروف میگردد و او اجل از آنست که معروف بغیر گردد و از برای خلق او اولی نبوده
و آخری نخواهد بود که تعطیل در فیض لازم آید بعدد آنچه ممکنست در امکان از عدد خلق
ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود

هرگاه در بحر اسماء سائری که کل بالله معروف است و او اجل از آنست که بخلق خود معروف
گردد یا بعباد خود موصوف شود هر شیئی که می بینی خلق شده بمشیت او چگونه دلیل
باشد بر وحدانیت حضرت او وجود او بنفسه دلیل است بر وحدانیت خود و وجود کل شیئی
بنفسه دلیل است بر اینکه او خلق اوست این است دلیل حکمت نزد سیار بحر حقیقت و
هرگاه در بحر خلق سائری بدانکه مثل ذکر ازل که مشیت اولیه بوده باشد مثل شمس است
که خداوند عزوجل او را خلق فرموده بقدرت مستطیله خود و از اول لا اول له در هر ظهوری

او را ظاهر فرموده بمشیت خود و الی آخر لا آخر له او را ظاهر خواهد فرمود باراده خود و بدانکه مثل او مثل شمس است اگر بما لا نهاییه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لا نهاییه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست اوست که در کل رسل ظاهر بوده و اوست که در کل کتب ناطق بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول با او میگردد و آخری از برای او نبوده زیرا که آخر با او میگردد اوست که در این دوره بدیع که حال الف سیزدهم است بنقطه بیان معروف و بدیع اول در یوم آدم و بنوح در یوم او و بابراهیم در یوم او و بموسی در یوم او و بعیسی در یوم او و بمحمد رسول الله (ص) در یوم او و بنقطه بیان در یوم او و "بمن یظهره الله" در یوم او و "بمن یظهره الله" من بعد "من یظهره الله" در یوم او معروف بوده و این است سر قول رسول الله (ص) از قبل "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا"¹ زیرا که ظاهر در کل شمس واحد بوده و هست"²

¹ "فقال (صلی الله علیه وسلم): أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا"، بحار الانوار، المجلد ۲۴، المجلسی، کتاب الإمامة - باب أن ولايتهم الصّدق وانهم الصّادقون والشّهداء والصّالحون، بند 2، الصفحة ۳۱.

² "THY letter hath been perused. Were the truth of this Revelation to be fully demonstrated with elaborate proofs, all the scrolls that exist in the heaven and on the earth would be insufficient to contain them.

However, the substance and essence of the subject is this, that there can be no doubt that from everlasting God hath been invested with the independent sovereignty of His exalted Being, and unto everlasting He will remain inaccessible in the transcendent majesty of His holy Essence. No creature hath ever recognized Him as befitteth His recognition, nor hath any created being ever praised Him as is worthy of His praise. He is exalted above every name, and is sanctified from every comparison. Through Him all things are made known, while too lofty is His reality to be known through anyone but Him. The process of His creation hath had no beginning and can have no end, otherwise it would necessitate the cessation of His celestial grace. God hath raised up Prophets and revealed Books as numerous as the creatures of the world, and will continue to do so to everlasting.

If thou art sailing upon the sea of God's Names, which are reflected in all things, know thou that He is exalted and sanctified from being known through His creatures, or being described by His servants. Everything thou beholdest hath been called into being through the operation of His Will. How can such a created thing, therefore, be indicative of His essential oneness? God's existence in itself testifieth to His Own oneness, while every created thing, by its very nature, beareth evidence that it hath been fashioned by God. Such is the proof of consummate wisdom in the estimation of those who sail the ocean of divine Truth.

و این است معنی حدیث که در حق حجت (ع) ذکر شده قال الصادق (ع) إنه يقول: "یا معشر الخلائق ألا من أراد أن ينظر إلى آدم وشيث فماذا آدم وشيث، ألا ومن أراد أن ينظر إلى نوح وولده سام فماذا نوح وسام، ألا ومن أراد أن ينظر إلى إبراهيم وإسماعيل فماذا إبراهيم وإسماعيل، ألا ومن أراد أن ينظر إلى موسى ويوشع فماذا موسى ويوشع، ألا ومن أراد أن ينظر إلى عيسى وشمعون فماذا عيسى وشمعون، ألا ومن أراد أن ينظر إلى محمد وأمير المؤمنين فماذا محمد وأمير المؤمنين، ألا ومن أراد أن ينظر إلى الحسن والحسين فماذا الحسن والحسين، ألا ومن أراد أن ينظر إلى الأئمة من ولد الحسين فماذا الأئمة وبعد واحدا بعد واحد إلى الحسن (ع) أجيئوا إلى مسئلتی، فإنی أنبئکم بما نبئتم به وما لم تنبئوا به ومن كان يقرء الكتب والصحف فليستمع منی" إلى آخر الحديث و نمیفرماید: "فلينظر إلى هذا"³ زیرا که آنچه رسل بآن رسل بوده در آنست و آنچه

If, however, thou art sailing upon the sea of creation, know thou that the First Remembrance, which is the Primal Will of God, may be likened unto the sun. God hath created Him through the potency of His might, and He hath, from the beginning that hath no beginning, caused Him to be manifested in every Dispensation through the compelling power of His behest, and God will, to the end that knoweth no end, continue to manifest Him according to the good-pleasure of His invincible Purpose.

And know thou that He indeed resembleth the sun. Were the risings of the sun to continue till the end that hath no end, yet there hath not been nor ever will be more than one sun; and were its settings to endure for evermore, still there hath not been nor ever will be more than one sun. It is this Primal Will which appeareth resplendent in every Prophet and speaketh forth in every revealed Book. It knoweth no beginning, inasmuch as the First deriveth its firstness from It; and knoweth no end, for the Last oweth its lastness unto It.

In the time of the First Manifestation the Primal Will appeared in Adam; in the day of Noah It became known in Noah; in the day of Abraham in Him; and so in the day of Moses; the day of Jesus; the day of Muhammad, the Apostle of God; the day of the 'Point of the Bayán'; the day of Him Whom God shall make manifest; and the day of the One Who will appear after Him Whom God shall make manifest. Hence the inner meaning of the words uttered by the Apostle of God, 'I am all the Prophets', inasmuch as what shineth resplendent in each one of Them hath been and will ever remain the one and the same sun.", **Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 160 – 162**

³ بحار الانوار، المجلد 53، المجلسی، باب ما يكون عند ظهوره عليه السلام برواية المفضل بن عمر

کتب بآن کتب شده از آنست سازج کلام آنکه خداوند عزّوجلّ از حکمت بالغه خود در ظهور محمد رسول الله (ص) حجت را فرقان قرار داده و این موهبه بوده که در حق هیچ امتی قبل از محمد رسول الله نشده که آیه از کتاب الله حجت باشد بر کلّ ما علی الارض و عجز کلّ را برساند و اثبات قدرت الهی نماید و از یوم نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان هزار و دویست و هفتاد سال طول کشید تا اینکه کل باین حجت مربی شده تا آنکه مستعد ظهور شمس حقیقت گردند و آنچه غیر از این حجت ذکر میکنند بقول خود ایشان کتاب اعظم تر است و اعظم کفایت از دون اعظم میکند و ذکر دون آن مثمر ثمر نیست نزد حکیم بصیر این در وقتی است که تو را واگذارم بر آنچه شنیده و مدارا کنم با تو در استدلال و الا این ثابت و ظاهر غیر این را ثابت کن و گمان مکن که این کفایت از کل معجزات نمیکند نه والله کفایت از کل معجزات نموده و خواهد نمود هفت دلیل محکم تو را تعلیم نموده در این باب که هر یک بنفسه کافی است بر حجیت نزد منصف

اول آنکه اگر آیات قرآنی اعظمترا از معجزات کل انبیاء نبوده چگونه نسخ شد باین کتب آنها و این باقی ماند و این دلیلی است محکم و متقن بر اینکه این حجت اعظم از عصای موسی و امثال آن از حجتهای جسدیه بوده و هست

و ثانی آنکه بدینی که الان متدین بآن هستی مفری نیست از برای تو بحکم قرآن که بگوئی غیر الله قادر نیست بر انزال آیه و حال که می بینی مفری نیست از برای تو که بگوئی من عند الله است که اگر نزد خلق ممکن بود در طول هزار و دویست و هفتاد سال احدی آیه اتیان نموده بود و حال آنکه دیدی عجز کل را و ببین فضل الهی را که چه قدر کامل بوده بر کل اهل فرقان که کل ابواب شبهات را خداوند عزّوجلّ بر ایشان سد فرموده که در حین مشاهده

آیات بدین خود خطور من عند غیر الله نمایند زیرا که نازل فرموده قادر نیست کسیکه اتیان بحدیشی نماید و اگر مؤمن و موقن است باینحکم بر قلبش خطور نمیتواند داد که آیات بیان من عند غیر الله است بلکه قلم دست نمیگیرد در مقام اتیان زیرا که بدین خود ممکن نیست چه جای آنکه العیاذ بالله دون یقین یا جحد از او ظاهر شود

قسم بذات مقدس الهی جلّ و عزّ که فضل الهی در حق مؤمنین بقرآن بغایت کمال بوده که اگر احدی تدبر در حجیت فرقان مینمود خطور دون ایمان در نزد ظهور یک آیه از آیات بیان مینمود چگونه آنکه شک کند یا اظهار دون یقین نماید انصاف بده چه فرق است از یومیکه خود را شناخته و بدین خود متدین شده بحجیت فرقان تا وقتی که نظر در بیان نمودی و متدین نشدی شبهه نیست که تو پیغمبر را ندیده و معجزه غیر از این قرآن نمی بینی اگر لا عن شعور داخل دین خود شده چرا شده و اگر بر بصیرت شده چه فرق است ما بین وقتی که قرآن را دیدی و یقین بعجز کل نمودی و متدین شدی بدین رسول الله (ص) با وقتیکه بیان را نظر نمودی و متیقن نشدی آیا از برای تو حجتی عند الله خواهد بود خداوند از تو سؤال میفرماید که بچه چیز داخل دین اسلام شدی غیر از آنکه بگوئی بفرقان

هیچ دلیل دیگر ندیده بهمین خداوند اثبات حجت میفرماید بر تو که همین قسم که در نزد کتاب رسول الله متدین بدین او شدی بر تو بود که در نزد کتاب نقطه بیان متدین بدین حق شوی زیرا که تو رسول الله را ندیده و بنفس کتاب متدین شدی همین قسم که آیه از بیان دیدی بهمان حجت که متدین بدین فرقان شده بر تو هست که مؤمن بآن آیات شوی

و هیچ رسولی را خداوند عالم نفرستاده که کتبی که از قبل او نشر میکند بنفسه حجت باشد و این مخصوص است بنقطه بیان که اگر کتابی بشأن آیات بیکی از مؤمنین بفرقان نویسد یا غیر آن حجت بنفس کتاب تام و کامل میگردد بمشاهده یک آیه از آیات آن اگر ناظر مستبصر و مستعقل باشد و الا محل حکم نبوده و نیست زیرا که در اکثر مواضع خداوند فرموده بر اینکه آیات از برای قومی است که ایمان می آورند و تعقل میکنند نه از برای اکثر خلق که در حد لا شئی بوده و این دو دلیل از دلایل سبعة که بیکی اثبات نمودم که نفس آیات اعظمتر است از کل معجزات نبیین

و بثنائی آنکه غیر الله قادر نیست بر انزال آیه و ببین که چگونه خداوند امتحان میفرماید خلق را اگر بنقطه بیان عطا فرموده بود مثل آنچه بموسی عطا فرموده بود چه بسا احدی از مؤمنین بفرقان محتجب نمیماند و مؤمن میشدند و حال که خداوند اعظم از آنها عطا فرموده بدلیل دین کل مسلمین که ثابت و مبرهن است چه قدر خلق تمحیص شده و در فتنه بیرون رفته و این نیست الا از عدم تفکر و تبصر در دین خود و الا در حین رؤیت یک آیه یا استماع آن اعظمتر بوده از معجزات کل نبیین

و دلیل ثالث آنکه اثبات قدرت در این آیات ظاهر میگردد بنحو بقاء نه غیر آن و تصور نکنی که این امری است سهل بلکه این خلقی است اعجاب از خلق سموات و ارض و ما بینهما نظر کن حروف هجائیه را که کل خلق بان تکلم مینمایند خداوند عزّوجلّ او را بشأنی از نفس امی ظاهر فرموده که کل ما علی الارض از اتیان بمثل او بر فطرت عاجز میگرددند و این نیست الا صرف ظهور قدرت و محض بروز عظمت ولی چون اکثر خلق در عالم حدند مستشعر

بعظمت آیات و جلالت آن نمیشوند چه بسا بشئون حدیه مستشعر میشوند و باین دلیل متقن و حجت مبرهن که باقی است الی یوم القيمة مستبصر نمیشوند

و رابع آنکه نفس آیات و کتاب کفایت میکند از معجزات دیگر چنانچه بر کسیکه مؤمن بقرآن است مفری نیست الا بر اقرار بکفایت آن چنانچه خداوند نازل فرموده در سوره عنکبوت: ﴿أولم یکفهم إنا أنزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم إن فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون﴾⁴ "و در قرآن در اکثر موارد رد شده چیزهاییکه طلب مینمودند از رسول الله باهواء خود چنانچه ناطق است تنزیل در سوره بنی اسرائیل: ﴿وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الأرض ینبوعا أو تکون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجیرا أو تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا أو تأتي بالله و الملائكة قبیلا أو یکون لک بیت من زخرف أو ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت إلا بشرا رسولا﴾⁵

حال انصاف ده آن عرب چنین تکلم کرد و تو چیز دیگر میخواهی بهوای نفست چه فرق است ما بین تو و او و اگر قدری تأمل کنی بر عبد است که آنچه را که خدا حجت قرار میدهد بر او مستدل شود نه آنچه دلخواه او باشد و اگر حکایت دلخواه بود احدی روی ارض کافر نمیماند زیرا که هر امتی که مأمول آنها در نزد رسل الله ظاهر میشد ایمان می آوردند پناه بر بخدا بر آنکه دلیل قرار دهی چیزی را بهوای خود بلکه دلیل قرار داده چیزی را که خداوند او را دلیل قرار داده و تو ایمان می آوری بخداوند از برای رضای او چگونه میخواهی دلیل

⁴ القرآن الکریم، سورة العنکبوت (29)، الآية 51

⁵ القرآن الکریم، سورة الاسراء/بنی اسرائیل (17)، الآية 91

ایمانت قرار دهی چیزی را که رضای او نبوده و نیست"⁶ چنانچه در قرآن تحذیر شده عبادی که ایمان بآیات نمیآوردند چنانچه نازل فرموده خداوند در سوره نحل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾⁷ در هر ظهور مستبصر باش که اینجا است که اغلب خلق از صراط میلغزند و از جنت ایمان داخل نار دون ایمان میگردند و بدانکه همینقدر که حجتی ثابت شد من عند الله هست کفایت میکند در حجیت چنانچه خداوند از لسان موسی (ع) در قرآن نازل فرموده: ﴿قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبِعِ الْهُدَى﴾⁸ اگر حجت موسی و هارون بر فرعون بیک آیه بالغ نمیشد خداوند این نوع نازل نمیفرمود پس بدانکه آیه واحده در حجیت کفایت میکند

⁶ "THE evidences which the people demanded from the Apostle of God through their idle fancy have mostly been rejected in the Qur'an, even as in the Surih of the Children of Israel [Surih XVII] it hath been revealed: 'And they say, by no means will we believe on thee till thou cause a fountain to gush forth for us from the earth; or till thou have a garden of palm trees and vines, and thou cause rivers to spring forth from the midst thereof in abundance; or thou cause the heaven to fall down upon us, as thou hast given out, in pieces; or thou bring God and the angels to vouch for thee; or thou have a house of gold; or thou ascend to heaven nor will we believe in thine ascension, till thou send down to us a book which we may read. Say, Praise be to my Lord! Am I more than a man, an apostle?' Now be fair! The Arabs uttered such words, and now, prompted by thy desire, thou dost demand yet other things? What is the difference between thee and them? If thou dost ponder a while, it will be evident that it is incumbent upon a lowly servant to acquiesce to whatever proof God hath appointed, and not to follow his own idle fancy. If the wishes of the people were to be gratified not a single disbeliever would remain on earth. For once the Apostle of God had fulfilled the wishes of the people they would unhesitatingly have embraced His Faith. May God save thee, shouldst thou seek any evidence according to thy selfish desire; rather it behooveth thee to uphold the unfailing proof which God hath appointed. The object of thy belief in God is but to secure His good pleasure. How then dost thou seek as a proof of thy faith a thing which hath been and is contrary to His good-pleasure?', **Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 156 – 157**

⁷ القرآن الکریم، سوره النحل (16)، الآية 104 – 105

⁸ القرآن الکریم، سوره طه (20)، الآية 47

و خامس آنکه خداوند در فرقان بر حقیقت رسول الله (ص) بغیر از آیات استدلال بچیز دیگر نفرموده چنانچه نازل فرموده: ﴿قُلْ لئن اجتمعت الإنس و الجنّ علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً﴾⁹ و اگر این معجزاتی که الان در کتب نقل میکنند هرگاه نزد خداوند شأنی از برای آنها میبود استدلال بر حقیقت رسول الله (ص) بآنها میفرمود و اگر هم جائی ذکر فرموده قصد الهی استدلال نبوده مثل: ﴿اقتربت الساعة و انشق القمر﴾¹⁰ و مراد را خداوند میداند چنانکه آیه مبارکه: ﴿[ما] یعلم تأویلہ إلاّ الله و الراسخون فی العلم﴾¹¹ ناطق است

و سادس آنکه "بدلیل عقل با تو تکلم مینمایم آیا امروز اگر کسی خواهد داخل دین اسلام شود حجت الهی بر او بالغ هست یا نه اگر گوئی نیست چگونه بعد از موت خداوند او را عذاب میفرماید و در حال حیات حکم غیر اسلام بر او میشود و اگر گوئی هست بچه چیز هست اگر بآنچه نقل میکنی که او می شنود بمحض کلام و بر او حجت نمیگردد و اگر گوئی بفرقان این دلیلی است متقن و مبرهن حال نظر نموده در ظهور بیان که اهل فرقان همین قسم که بر یکی از خلاف مذهب خود استدلال مینمایند اگر بر نفس خود نموده بودند یکنفر محتجب نمانده بود و کل نجات یافته بودند در روز قیامت و اگر گوید نفس نصرانی که من قرآن را نمی فهمم چگونه بر من حجت میگردد از او مسموع نبوده مثل آنکه عبادی که در قرآن میگویند فصاحت آیات بیان را نمیفهمیم که بر ما حجت گردد همان نفس که این را میگوید بگو بآن ای شخص عامی تو بچه چیز در دین اسلام متدین شده پیغمبری که ندیده معجزه که ندیده اگر لا عن شعور شدی چرا شدی و اگر بحجیت فرقان شدی بر اینکه شنیدی

⁹ القرآن الکریم، سورة الاسراء/بنی اسرائیل (17)، الآیة 88

¹⁰ القرآن الکریم، سورة القمر (54)، الآیة 1

¹¹ القرآن الکریم، سورة آل عمران (3)، الآیة 7

از ارباب علم و ایقان که اعتراف بعجز نمودند یا آنکه بمحض حب فطرت نزد استماع ذکر الله خاضع و خاشع شدی که یکی از علایم اکبر حب و عرفان است که حجت تو متقن بوده و هست"¹² همین قسم که در قبل میگوئی بنفس خود در بیان هم بگو بنفس خود

سابع آنکه باعتقاد کل خداوند عالم بر هر شئی بوده و هست و قادر بر هر شئی بوده و خواهد بود بعد از آنکه نفسی نسبت داد خود را باو که من از قبل او حجتتم و اظهار بینه نمود و او عزّ و جلّ در مقام ابطال او کسی را ظاهر نفرمود دلیل است بر اینکه من عند الله بوده و محبوب خداوند اثبات آن بوده و همینقدر که راضی شد و بعد از قدرت اظهار نفرمود دلیل است بر اینکه از قبل او بوده و نزد او مرضی بوده و ترا وصیت میکنم در بیان که در نزد هر ظهوری بدلیل آن ظهور در مقام احتجاج بر آئی نه بغیر آن که از دون سبیل حیا و مروت بوده مثلاً

¹² "LET Me set forth some rational arguments for thee. If someone desireth to embrace the Faith of Islam today, would the testimony of God prove conclusive for him? If thou dost contend that it would not, then how is it that God will chastise him after death, and that, while he lives, the verdict of 'non-believer' is passed upon him? If thou affirmest that the testimony is conclusive, how wouldst thou prove this? If thy assertion is based on hearsay, then mere words are unacceptable as a binding testimony; but if thou deemest the Qur'án as the testimony, this would be a weighty and evident proof.

Now consider the Revelation of the Bayán. If the followers of the Qur'án had applied to themselves proofs similar to those which they advance for the non-believers in Islam, not a single soul would have remained deprived of the Truth, and on the Day of Resurrection everyone would have attained salvation.

Should a Christian contend, 'How can I deem the Qur'án a testimony while I am unable to understand it?' such a contention would not be acceptable. Likewise the people of the Qur'án disdainfully observe, 'We are unable to comprehend the eloquence of the verses in the Bayán, how can we regard it as a testimony?' Whoever uttereth such words, say unto him, 'O thou untutored one! By what proof hast thou embraced the Religion of Islam? Is it the Prophet on whom thou hast never set eyes? Is it the miracles which thou hast never witnessed? If thou hast accepted Islam unwittingly, wherefore hast thou done so? But if thou hast embraced the Faith by recognizing the Qur'án as the testimony, because thou hast heard the learned and the faithful express their powerlessness before it, or if thou hast, upon hearing the divine verses and by virtue of thy spontaneous love for the True Word of God, responded in a spirit of utter humility and lowliness -- a spirit which is one of the mightiest signs of true love and understanding -- then such proofs have been and will ever be regarded as sound.'", **Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 153 – 154**

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اثبات نبوت خود را خواست که بآیات الله فرماید اگر مرد میدانی توهم در مقام اظهار اظهار آیه کن و الا بشئون دیگر که او با تو در مقام استدلال نیست که تو در مقام غیر از آن برآئی این همه قصاید که اعراب در اول ظهور رسول الله گفتند آیا ثمری بخشید اگر آنها میخواستند که در مقام تقابل برآیند بر آنها بود که بر همان شأن آیات تکلم نمایند نه بنحو قصاید و در هر ظهور این امر را مراقب باش که غیر از این سبیل صاحبان لب و عقل نبوده و نخواهد بود و آخر پشیمانی می آورد زیرا که آن حجت میماند و آنکه در مقام تقابل برآمده بغیر آن حجت چونکه از شأن خلق است و کل از آن عاجز نمیشوند فانی میشود و حجت الله میماند و نفعی در تقابل آن از برای او بهم نمیرسد و بدانکه غیر از این سبیل دلیل بر تقابل نبوده و نیست و اگر حبس دلیل بر غیر حجت شود یوسف نبی الله مسجون شد از نبیین و موسی ابن جعفر - علیهما السلام - از وصیین و حال آنکه هر دو حجت بودند و همچنین شئون دیگر دلیل بر غیر حجت نمیشود زکریا قصه آنرا شنیده از نبیین و سید الشهداء از وصیین و حال آنکه هر دو حجت بودند اینها از برای این است که تبصر در امر خود بهمرسانی و اینکه میگوئی ما بین خود و خدا از برای من یقین حاصل نمیشود و الا مؤمن میبودم بدانکه ما بین خود و خدائی که میگوئی محض وهم است حجتی بر آن نداری نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه بکمال رسیدند بعد که عیسی ظاهر شد قلبی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و ما بقی ماندند و کل ما بین خود و خدا خود را محق میدانستند نه این بود که میخواستند مکابره با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست بلکه دوست میداری که یقین حاصل نمائی تا مؤمن شوی امت داود را هم مثل خودت تصور کن که اگر یقین مینمودند که عیسی همان پیغمبری است که داود خبر داده احدی از امت او خطور دون ایمان نمیکرد چگونه آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور داود تا اول اینظهور دو هزار و دو بیست و هفتاد

سال گذشته و هنوز از حروف زبور باقی هستند در دین خود و ما بین خود و خدا گمان میکنند که مصابند حال ببین ما بین خود و خدائی که ادعا میکنند نزد نصاری لا شئی است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی قبل از داود هزار سال تربیت شدند تا آنکه بکمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی بایشان از ظهور عیسی بعد از داود ظاهر شده و قلبی که از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان بعیسی آوردند و ما بقی هم کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا میخواستند که بآنچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین ننمودند و ماندند که تا الان مانده اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و ما بین خود و خدا خود را مصاب میدانند حال ببین ادعائی که میکنند که ما بین خود و خدا یقین نکردیم که عیسی همان پیغمبری است که موسی خبر داده چه قدر لا شئی است نزد یکی از امت عیسی چگونه نزد خالق کل یا شهداء از نزد او

و بعد نظر نموده در امت عیسی که پانصد سال تربیت شده مثل امت موسی وقتی که بکمال رسیدند در دین خود خداوند محمد رسول الله (ص) را ظاهر فرمود و حال آنکه عیسی از امت خود عهد گرفت از ایمان آوردن باو در ظهور او زیرا که سنت کل رسل بوده و هیچ رسولی مبعوث نشده الا آنکه از امت خود عهد گرفت ایمان بر رسول بعد را و بعد از ظهور رسول الله شنیده که چه بر آن حضرت گذشت که فرموده **"ما أودی نبی مثل ما أودیت"**¹³ و حال آنکه کل اهل حق آنزمان که امت عیسی باشند منتظر ظهور آنحضرت بودند و شب و روز از برای آن تضرع مینمودند و رهبانهای دین خود را اطاعت مینمودند بر اینکه اینها هستند که خلق را متذکر بر رسول خدا مینمایند بعد از آنکه ظاهر شد تا هفت سال غیر از یک امیر المؤمنین و

¹³ أخرجه ابن شهر آشوب فی، مناقب آل أبي طالب، ج3، ص42، والعلامة الإربلی فی، كشف الغمّة، ج3، ص346، والباعونی الشافعی فی، جواهر المطالب، ج2، ص320

اعداد معدوده بآن ایمان نیاوردند و حال آنکه کل وجود از برای او عامل بودند در اینجا سری بتو تعلیم کنم که تا حال عالم بآن نبوده نظر کن باعمال امت هر پیغمبری که مبدء آن از قول آنست که فی الحقیقه از برای اوست و چونکه او مرآت الله هست در او دیده نمی شود الا الله این است که کل لله میشود اگر خالصا از برای او باشد عمل و همین قسم که مبدء کل اعمال امت هر پیغمبری از اوست رجوع آن اعمال هم به پیغمبر بعد است در یوم ظهور رسول الله (ص) کل از برای همان یک نفس عامل بودند ولی کل نمیدیدند واقع را والا از محبوب خود منحرف نمیشدند نظر کن بسم خری که گمان میکنند نصاری که از خر عیسی است او را چگونه مرتفع نموده اند و فوج فوج بسوی او متصاعد میشوند و باین عمل تقرب میجویند ولی مثل رسول الله ظاهر میشود تا هفت سال بآن ایمان نمیآورند حال بین وزن اعمال خلق در کجا واقع است و حال آنکه امت عیسی اگر یقین مینمودند که این همان احمد موعود است احدی از نصاری محتجب نمیماند از رسول الله و چه رهبانها بودند که ریاضت میکشیدند که رضای خدا را تحصیل کنند و از برای کسیکه عمل میکردند ظاهر شد و باو ایمان نیاوردند و گفتند تو نیستی آنکه عیسی (ع) خبر داده و گمان نکنی که آنها در دین خود محتاط نبودند یا آنکه میخواستند ایمان بحق نیاورند بلکه عدم ایمان و یقین آنها از شدت احتیاط آنها بود که در دین خود داشتند و کل ما بین خود و خدا خود را مجاهد و مصاب میدانستند که اگر فی الحقیقه یقین مینمودند که رسول الله همان پیغمبری است که عیسی خبر داده کل اقرب از لمح بصر ایمان می آوردند و حال نظر کن بین خود و خدائی که آنها ادعا میکنند نزد یکنفر از امت رسول الله لا شئی است چگونه نزد خالق کل و رسول او و شهداء دین او و ادلاء امر او و این قسم امر بر کل مشتبه میشود و حال آنکه کل ما بین خود و خدا لله میدانند که عمل میکنند و حال آنکه "از کل نصاری هفتاد نفر زیاده ایمان برسول خدا نیاوردند چنانچه در یک روایت مسطور است و تقصیر بر علمای آنها است که

اگر آنها ایمان می آوردند سایر خلق ایمان می آوردند حال نظر کن که علمای نصاری عالم شدند از برای آنکه امت عیسی را نجات دهند و حال آنکه خود سبب شدند که خلق را ممنوع نمودند از ایمان و هدایت حال باز برو عالم بشو کل امت عیسی اطاعت علمای خود مینمودند از برای آنکه نجات یابند در روز قیامت و حال آنکه همین اتباع ایشانرا داخل در نار نمود در یوم ظهور رسول الله که ایشانرا از مثل رسول الله محجوب داشت حال برو متبع عالم شو نه والله نه عالم شو و نه متبع بغیر بصیرت که هر دو هالکند در یوم قیامت بلکه عالم شو با بصیرت و متبع باش خدا را بعالم حق با بصیرت می بینی کرور کرور عالم در هر ملت بغیر بصیرت و می بینی متبع در هر ملت کرور کرور بغیر بصیرت قدری مستبصر شو و رحم کن بر نفس خود و نظر از دلیل و برهان بر مدار و دلیل و برهان را ماتهوای خود قرار مده بلکه بر آنچه خداوند قرار داده قرار ده

و بدانکه نفس عالم بودن شرف نیست و همچنین نفس متبع بودن بل عالمی علم آن شرف است که مطابق رضای خدا باشد و تابعی اتباع آن شرف است که مطابق رضای خدا باشد و رضای خدا را امر موهومی قرار مده که آن رضای رسول اوست نظر کن در امت عیسی که کل طالب رضای خدا بودند و یکنفر موفق نشد بر رضای رسول الله که عین رضاء الله هست الا عبادیکه ایمان بآن حضرت آوردند"¹⁴ و از ظهور عیسی تا ظهور نقطه بیان هزار و هفتصد

¹⁴ "IT is recorded in a tradition that of the entire concourse of the Christians no more than seventy people embraced the Faith of the Apostle of God. The blame falleth upon their doctors, for if these had believed, they would have been followed by the mass of their countrymen. Behold, then, that which hath come to pass! The learned men of Christendom are held to be learned by virtue of their safeguarding the teaching of Christ, and yet consider how they themselves have been the cause of men's failure to accept the Faith and attain unto salvation! Is it still thy wish to follow in their footsteps? The followers of Jesus submitted to their clerics to be saved on the Day of Resurrection, and as a result of this obedience they eventually entered into the fire, and on the Day when the Apostle of God appeared they shut themselves out from the recognition of His exalted Person. Dost thou desire to follow such divines?"

و هفتاد سال است که میگذرد و کل امت عیسی گمان میکنند که ما بین خود و خدا برای خدا عاملند و حال آنکه آنهایی که برضای خدا رسیدند همان هفتاد نفری بودند که در زمان رسول خدا ایمان بآن حضرت آوردند و ما بقی میپندارند که در رضای خدایند و حال آنکه در غیر رضای خدایند و نظر مکن که این خلق از روی بصیرت است حرکت ایشان در دین ایشان بلکه هر نفسی در هر دینی که متولد شد بهمان متدین است می بینی که یکنفر از نصرانی بیاید مسلم شود الا بندرت یا یک نفر از مسلم برود نصرانی شود که این ممتنع است بلکه شرف تو باین بوده که تو در مذهبی متولد شده که عند الله حق بوده و الا نه این است که تو خود بر بصیرت بوده و باید باشی ولی چون عنایت نشده نبوده

"و همچنین نظر کن ظهور رسول الله (ص) را که هزار و دویست و هفتاد سال تا اول ظهور بیان گذشته و کل را منتظر از برای ظهور قائم آل محمد فرموده چنانچه فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا آنکه برانگیزد مردی را از اولاد من که نامش نام من باشد الی آخر الحدیث و اعمال کل اسلام از رسول الله بدء آن بوده سزاوار است که عود آن بآن حضرت شود و خداوند آن حضرت را ظاهر فرمود بحجتی که

Nay, by God, be thou neither a divine without discernment nor a follower without discernment, for both of these shall perish on the Day of Resurrection. Rather it behooveth thee to be a discerning divine, or to walk with insight in the way of God by obeying a true leader of religion.

In every nation thou beholdest unnumbered spiritual leaders who are bereft of true discernment, and among every people thou dost encounter myriads of adherents who are devoid of the same characteristic. Ponder for a while in thy heart, have pity on thyself and turn not aside thine attention from proofs and evidences. However, seek not proofs and evidences after thine idle fancy; but rather base thy proofs upon what God hath appointed. Moreover, know thou that neither being a man of learning nor being a follower is in itself a source of glory. If thou art a man of learning, thy knowledge becometh an honour, and if thou art a follower, thine adherence unto leadership becometh an honour, only when these conform to the good-pleasure of God. And beware lest thou regard as an idle fancy the good-pleasure of God; it is the same as the good-pleasure of His Messenger. Consider the followers of Jesus. They were eagerly seeking the good-pleasure of God, yet none of them attained the good-pleasure of His Apostle which is identical with God's good-pleasure, except such as embraced His Faith.", **Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 158 – 160**

رسول الله را بآن ظاهر فرمود که احدی از مؤمنین بفرقان نتواند شبهه در حقیقت او نماید زیرا که در قرآن نازل فرموده که غیر الله قادر نیست بر اینکه آیه نازل کند و هزار و دویست و هفتاد سال هم کل اهل فرقان این را مشاهده نمودند که کسی نیامده که اتیان نموده باشد و باین حجت موعود منتظر را خداوند لم یزل ظاهر فرمود از جائیکه احدی گمان نمیکرد و از نفسی که گمان علم نمیرفت و بسنی که از خمسه و عشرین تجاوز ننموده و بشأنی که اعزاز آن ما بین اولوالألباب از مسلمین نبوده زیرا که شرف کل بعلم است و نظرکن در شرف علما که بفهم آیات الله هست که خداوند اونرا بشأنی عزیز فرموده که ﴿[ما] يعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم﴾¹⁵ در حق آن نازل فرموده و از نفس امی بیست و پنجساله از این شأن آیات خود را ظاهر فرموده اگر کل علمای اسلام بفهم آیات الله اظهار شرف خود را میکنند او بجعل آیات الله اظهار شرف خود را نموده تا آنکه از برای آنها تأملی در تصدیق بآن نباشد و قرآنی که بیست و سه سال نازل شد خداوند عز و جل قوت و قدرتی در آن حضرت ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز و پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی بآن نازل میفرماید نظرکن ببین این نوع تا حال از احدی از اولین ظاهر شده یا مخصوص بآن حضرت بوده"¹⁶

¹⁵ القرآن الکریم، سورة آل عمران (3)، الآية 7

¹⁶ "PONDER likewise the Dispensation of the Apostle of God which lasted twelve hundred and seventy years till the dawn of the manifestation of the Bayán. He directed everyone to await the advent of the Promised Qá'im. All deeds which in the Islamic Dispensation began with Muḥammad should find their consummation through the appearance of the Qá'im. God hath made Him manifest invested with the proof wherewith the Apostle of God was invested, so that none of the believers in the Qur'án might entertain doubts about the validity of His Cause, for it is set down in the Qur'án that none but God is capable of revealing verses. During the period of 1270 years no one among the followers of the Qur'án ever witnessed a person appearing with conclusive proofs. Now the Ever-Living Lord hath made manifest and invested with supreme testimony this long-awaited Promised One from a place no one could imagine and from a person whose knowledge was deemed of no account. His age is no more than twenty-five years, yet His glory is such as none of the learned among the people of Islam can rival; inasmuch as man's glory lieth in his knowledge. Behold the learned who are honoured by virtue of their ability to understand the Holy Writings, and God hath exalted them to such a degree that in referring to them He saith: 'None knoweth the meaning thereof except God and them that are well-grounded in knowledge.' How strange then that this twenty-five-year-old untutored one should be singled out to reveal His verses in so astounding a manner. If the Muslim divines have cause for pride in understanding

و بعد از کلام الله شرف بمناجات با خدا است که حضرت صادق (ع) در علو آن فرموده آنچه در مصباح الشریعه¹⁷ دیده که هیچ مقامی در امکان از برای عبد فوق آن نبوده که روح مناجات در آن بهم رسد و از آن ظاهر فرموده مناجاتهای غیر معدوده که فصاحت حیا میکند که در ظل آن مستقر گردد و بلاغت مستظل نظر نموده بین سیر توحید آنرا که تا حال کسی خدا را باین نوع توحید و وصف نموده در عرض شش ساعت هزار بیت از مناجات معیار گرفته شده که از قلم او جاری میگردد اگر خواهد بین شرفی در مذهب اسلام از این بالاتر بوده که کسی بروح مناجات رسیده باشد

و بعد نظر نموده در خطبات آن و بعد نظر نموده در ظهور علم آن که چند تفسیر بر قرآن نوشته بنهج آیات و قدری بنهج کلمات مصطلحه بین علمای کمترین تا آن که اهل شرف باینها

the meaning of the Holy Writings, His glory is in revealing the Writings, that none of them may hesitate to believe in His Words. So great is the celestial might and power which God hath revealed in Him that if it were His will and no break should intervene He could, within the space of five days and nights, reveal the equivalent of the Qur'an which was sent down in twenty-three years. Ponder thou and reflect. Hath anyone like unto Him ever appeared in former times, or is this characteristic strictly confined unto Him?"; **Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 150 - 152**

¹⁷ مصباح الشریعه: کتاب اثری منسوب به امام جعفر صادق (ع) یحتوی 100 باب است مشتمل بر روایاتی اخلاقی و عرفانی

الصحیفة السجادیة: مجموعة من الادعية منسوبة للامام جعفر الصادق (ع)

"این متصور نیست چنانچه حضرت صادق - علیه السلام - در مصباح الشریعه¹⁷ صریح بیان فرموده اند و الی الان از احدی از حکماء و علما این مقام بتمامه ظاهر نشده هرگاه شده بود لابد بود صحیفه ای از ایشان مانده باشد و غیر از اهل عصمت - علیهم السلام - مدعی این مقام احدی نشده چنانچه مؤلف حق الیقین اعظم معجزه آل الله سلام الله علیهم را کلمات ایشان نوشته و در حق صحیفه سجادیه¹⁷ کل علماء زبور اهل بیت گفته اند و مشابه بصحف سماویه نوشته اند چگونه در حق صحیفه سجادیه اثبات ولایت حق را کل مینمایند"، **الصحیفة العدلیة**

"فأعوذ بالله من عمل الناس، إن المجلسی قد حَقَّق فی کتابه "حقّ الیقین" بأن: "[الصحیفة] السجادیة فی الفصاحة تعدل [الصحف] السماویة، وهی زبور آل محمد"، ویکفی لدى المعجزة للذین لا یرونهم، فکیف تثبت الولاية بصحیفة ولا [تثبت] الحقیة بصحائف معدودة الّتی ملأت شرق الأرض وغربها، فأی حجة أكبر من هذه النعمة، وأی عطیة أعظم من هذه القدرة، إن العلماء لو [ینشئوا] ورقة لیتفکروا، ثم بعد ذلك لما أنت تذاکر کلماتهم لدى بمثل قول صبی: په به"، **تفسیر سوره کوثر**

کتاب حقّ الیقین، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی، انتشارات کانون پژوهش، چاپ اصفهان، الباب الخامس: در مباحث امامت است - مقصد هشتم: در بیان اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آن حضرت است - طریق پنجم - صفحه 301

مستجذب شده و اولوالألباب در ایمان با و قدر لمحۀ توقّف ننموده و حال آنکه اگر تصور نمائی نوع ظهور بنفسه حجّتی است متقن و دلیلی است مبرهن زیرا که از رسول الله که آیات ظاهر شد در عرب چهل سال تربیت نشده بود ولی از آنحضرت که ظاهر شد این نوع آیات و دعوات و خطب و غوامض اسرار و زیارات و کلمات عربیه و فارسیه¹⁸ بر نهجی است که هر ذی روحی میتواند بفهمد که من عند الله است تجربه کن علمای اسلام را که بعد از شصت سال زحمت اگر میخواهند یک صفحه عربی انشاء کنند باید قواعد عربیه را از صرف و نحو و معانی و بیان را ملاحظه کنند و انوقت کلمات آنها را کجا توان که مماثل قرار داد و حال آنکه اگر خطبۀ می نویسند اقتباس از کلمات اهل بیت (ع) است و صور علمیه که لسان عرب است و شرف از برای کسی نبوده و نیست و حال آنکه آنحضرت را مبرا از این علوم ظاهریه قرار داده مثل نحو و صرف و امثال آنها تا آنکه کل یقین نمایند بر اینکه این علم من عند الله هست و از روی تکسب نیست و حال آنکه تحصیل این علوم از برای بلوغ علم بکتاب الله است و الا چه فایده از مکمنی که آیات الله ظاهر میشود چه احتیاج باین علوم این علوم بنفسه محل حکم نبوده و نیست مثل آن که مذهب میگوید پرگار و سطراره عالم نحوی میگوید مبتدا و خبر هیچ فرق نیست در بین این صنعت و آن صنعت و می بینی که اکثر علمها کسب شده و از علمیت گذشته مثل آن که ظاهر است و احتیاج بیان نیست و علمی که رسول الله در حق آن فرموده که **"کذب المنجمون [ورب] الکعبه"**¹⁹ می بینی که چگونه تکسب شده و بجائی رسیده که هر یک از بزرگان منجمی دارند از برای خود علوم دین را هم مثل این بین که از صرف رضاء الله گذشته و تکسب شده در میان خلق می بینی که

¹⁸ شئون تنزیل

¹⁹ "وقال أمير المؤمنين (عليه السلام) للمنجم الذي نهاه عن الخروج: (إنك تنهاني عن الخروج لذلك الكوكب أنه في الهبوط فهل تدري الكوكب الفلاني والكوكب الفلاني؟) فقال: لا، فقال: (إنهما في الصعود، كذب المنجمون ورب الكعبة سيروا على اسم الله)"، **دراسات في**

المكاسب المحرمة، الشيخ المنتظري، المجلد 3، الصفحة 39

مناصب اکثر علما باید از قبل اعیان شود اگر منصوب من عند الله باشد چه احتیاج باینکه از قبل اعیان بر امر دین خود نصب شود و این نیست مگر از ضعف خلق و نظر نمودن باستقلال و استجلال حق لم یزل "و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چه قدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد مقامیکه اول خلق است و مظهر انّی أنا الله چگونه خود را باسم بابیت قائم آل محمد (ص) ظاهر فرموده و باحکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان لعل محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند" ²⁰ و حال آنکه نظر که میشود یک مطلب را اهل فرقان بر واقع و نفس الامر نفهمیده اند و کل در کلمات تربیت شده اند و آنچه عقول ایشان فهمیده از کلمات استنباط نموده اند کسی که در ظاهر شریعت بر مسلک رضای خدا بوده عالمی است که اهل ظن را حکم ببطلان نموده و خود بعلم عمل نموده و از اینجهت رضای او طبق رضای حضرت شده و بعز ولایت و شرف هدایت باو فائز گشته و اگر کل علمای اسلام بر مسلک او حرکت نموده بودند کل در اول ظهور مهتدی شده نجات می یافتند از فرع یوم قیامت صغری که ظهور او حضرت است و حال اینکه این همه رحمت در حق این خلق شده و اثری مشاهده نشد و قلم حیا میکند که ذکر آنچه مشاهده شد نوشته شود و بر من نیست که ذکر کنم ولی از برای خدا عبادی هست که وقایع از اول ظهور را حرفا بحرف ثبت نموده و عنقریب فوق اکر اس

²⁰ "CONSIDER the manifold favours vouchsafed by the Promised One, and the effusions of His bounty which have pervaded the concourse of the followers of Islam to enable them to attain unto salvation. Indeed observe how He Who representeth the origin of creation, He Who is the Exponent of the verse, 'I, in very truth, am God', identified Himself as the Gate [Báb] for the advent of the promised Qá'im, a descendant of Muḥammad, and in His first Book enjoined the observance of the laws of the Qur'án, so that the people might not be seized with perturbation by reason of a new Book and a new Revelation and might regard His Faith as similar to their own, perchance they would not turn away from the Truth and ignore the thing for which they had been called into being.", **Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 152 – 153**

بیان و اعراش آن متدققین از علمای آن و محققین از حکمای آن بذکر آن افتخار نمایند چنانچه امروز می بینی که کل بذکر رسول الله چگونه مفتخرند ولی در بدء ظهور آنحضرت چه کلمات که نگفتند تعالی الله عمّا یقول الظالمون علواً کبیراً²¹ و معنی این آیه در مقام آنحضرت یعنی او متعالی است از آنچه غیر مؤمنین باو در حق او میگویند بلکه امروز امر در نزد ناظر در لجه احدیت و بحر صمدانیت و طمطماف فردانیت و قمقام وحدانیت اجل از این است زیرا که مرأت الله لم یزل منزّه بوده از ثنای خلق چگونه از دون ثنای آن سبحان الله عمّا یصفون چنانچه سبحان الله عمّا یصفون در مقام مرأتیت شمس حقیقت این مطلب را میرساند که او منزّه است از وصف و اصفین چگونه از دون وصف آنها

و بدانکه کل از برای لقاء الله خلق شده اند و مراد لقاء ذات ازل نیست زیرا که اون ممتنع بوده در حق خلق بلکه مراد لقاء مظهر حقیقت است که مدل بر او بوده و ناطق²² از او و این است معنی آیه شریفه در سوره رعد: ﴿اللّٰهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَّرَوْنَہَا ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلَّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُّسَمًّی یدبّر الأمرِیَفْصَلُ الْآیٰتِ لَعَلَّکُمْ بَلِقَاءِ رَبِّکُمْ تَوْقِنُوْنَ﴾²³ بین که علت خلق سماء و ارض ایقان بلقاء او شده و کل از برای این خلق شده و کل شب و روز عمل میکنند و عملهای خود را هباء منشورا میکنند زیرا که ذکر اعمال در قبل اشاره شد همین قسم که مبدء آن از رسول الله بوده لا بدّ باید که رجع اون

²¹ قال تعالی: ﴿سبحانه و تعالی عمّا یقولون علواً کبیراً﴾، القرآن الکریم، سورة الاسراء (17)، الآية (42)

²² لقاء الله

“There is no paradise more wondrous for any soul than to be exposed to God's Manifestation in His Day, to hear His verses and believe in them, to attain His presence, which is naught but the presence of God, to sail upon the sea of the heavenly kingdom of His good-pleasure, and to partake of the choice fruits of the paradise of His divine Oneness.”, **Selections from the Writings of the Bab, Excerpts from the Seven Proof**, II, 16

²³ القرآن الکریم، سورة الرعد (13)، الآية 2

بمظهر حقیقت شود و الا ثمر نمیدهد عامل را حال نظرکن اون لقاء الله را که کل از برای آن خلق شده اند حظ اون لقاء را جبل ماکو بر میدارد و حال آنکه کل او را میخوانند و از او محتجب و کل از برای او عاملند و از او محجوب کل این ادلاء در مقام حد بوده و الا نظر نموده در خطبه تمیمی که حضرت میفرماید: **"إن قلت مم هو فقد باین الأشياء کلها (إلی أن قال) دلیله آیاته و وجوده إثباته"**²⁴ و در اینمقام هیچ شیئی نتواند دلیل عرفان او شود بلکه اوست معروف بنفسه و این است معنی قول سجّاد در دعای اَبی حمزة ثمالی: **"بک عرفتك و أنت دللتنی علیک و دعوتنی إلیک و لولا أنت لم أدر ما أنت"**²⁵

و بدانکه طلب فرجی که کل تمنا میکردند در ایام غیبت کل از آن محتجبند تصورکن اگر فرج بظهور سلطنت و جند و اسباب و مملکت باشد که از ظهور رسول الله (ص) تا امروز خداوند عزّ و جلّ عالم است که چقدر ملوک با اقتدار در اسلام ظاهر شده که همگی بنفسه طالب بوده اند ظهور حق را و منتظر فرج بوده اند

"و الآن در اسلام هفت مظهر ملکیت هست که کل ممالک دارند و کل منتظرند ظهور حق را و حمد مر خدا را که تا الان احدی از آنها مطلع نشده و اگر مطلع شده مقبل نگشته چه بسا که باین آرزو هم از این عالم برود و درک نکند ظهور حق را مثل ملوکی که در انجیل بودند و تمنای ظهور رسول الله را مینمودند و درک نمودند بین چقدر مصارف میکنند و یکنفر را موکل از برای ابلاغ ظهور حق بایشان در ممالک خود قرار نمیدهند که بآنچه از برای آن خلق شده موقن گردند و حال آنکه کل همت ایشان بوده و هست که عملی نمایند

²⁴ الخطبة الیتیمیة المنسوبة للإمام علی بن اَبی طالب (ع)، المكتبة الوطنیة فی طهران ضمن مجموعة رسائل رقم (755ع)، ص 287

²⁵ مفاتیح الجنان، الشیخ عباس القمی، دعاء الإمام الحسین (علیه السلام) یوم عرفة

که ذکر ایشان بماند²⁶ و یکنفر مذکر ندارند که لقای مذکر ذکر را بایشان بنماید خداوند بفضل وجود خود اصلاح فرماید امر کل عباد خود را

و بدانکه تا بعد از آنکه ارض پر نشد از جور و ظلم خداوند حق موعود را ظاهر نفرمود چنانچه خوانده "و املأ به الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً"²⁷ چنانچه در حدیث ابن عباس در آخر آن رسول خدا (ص) میفرماید که مهدی از اولاد من پر کند روی زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و در جای دیگر میفرماید که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز دراز گرداند حق تعالی آنروز را تا آنکه بر انگیزاند مردی از اولاد من را که نامش نام من باشد پس سلمان گفت یا رسول الله از کدام فرزند تو بهمرسد آنحضرت دست بردوش امام حسین (ع) زد و گفت از این فرزند بین کل مسلمین بعد از نزول فرقان بآنچه نازل شده مؤمن و مستدلند بلا آنکه شبهه کنند یا شک نمایند ولی در ایام ظهور که میشود گویا خلق خلق دیگر میگردند یکی یقین نمیکنند، یکی اگر یقین میکنند مطمئن نمیگردند از ضعف خودش از اول عمرت تا امروز بهمانچه در قرآن نازل است مؤمنی و شک نکردی و اظهار عدم اطمینان هم نکردی چه شده است که امروز بعد از مشاهده آیات اظهار عدم اطمینان میکنی اگر بر بصیرت هستی چه فرق دارد و حال آن که مؤمن مؤمن نیست الا آنکه در غیبت

²⁶ "GRACIOUS God! Within the domains of Islam there are at present seven powerful sovereigns ruling the world. None of them hath been informed of His [the Báb's] Manifestation, and if informed, none hath believed in Him. Who knoweth, they may leave this world below full of desire, and without having realized that the thing for which they were waiting had come to pass. This is what happened to the monarchs that held fast unto the Gospel. They awaited the coming of the Prophet of God [Muhammad], and when He did appear, they failed to recognize Him. Behold how great are the sums which these sovereigns expend without even the slightest thought of appointing an official charged with the task of acquainting them in their own realms with the Manifestation of God! They would thereby have fulfilled the purpose for which they have been created. All their desires have been and are still fixed upon leaving behind them traces of their names.", **Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 149-150**

²⁷ بحار الانوار، المجلد 51، المجلسی، کتاب تاریخ الحجّة، باب ما روی فی ذلک عن الکاظم صلوات الله علیه فی ذلک

مثل شهادت باشد و در شهادت مثل غیبت اینست میزان مؤمن نه غیر آن از علم و عمل که آن نفع نمیبخشد ترا و این نفع میبخشد ترا

و نظرت را لطیف نموده در ارض ایمان مسلمین نظر کن که آن مبدل شده که کل عمل میکنند از برای رضای خدا و مظهر رضا ظاهر است و احدی برضای او مسترضی نمیگردد الا عبادی که موقن شده برضای اون اینست معنی حدیث نه آنچه ظاهر فهمیده میشود شخص عالم از اول عمر تا آخر عمر تعب میکشد که یک حکم مطابق رضای خدا فهمد و عمل کند و پانصد هزار بیت در علم فقه و اصول انشاء میکند از برای فهم احادیث آل محمد (ص) و بعد از آنکه حجّت با حجّت بالغه ظاهر میگردد مبلغ ایمان خود را پست تر میکند از مبلغ بعد اول زیرا که آن آیات را که شنید از رسول خدا (ص) بظاهر بلی گفت اگر چه بیاطن نگفت بین که این همه اجتهاد و خلوص بدرجۀ آن نمیرساند او را بلکه پست تر نموده عند الله و عند اولی العلم ولی خود بگمان خود بر همان تقوای خود هست نه این است که العیاذ بالله بخواهد حق را یقین نموده بعد از یقین بحق محتجب شود بلکه مثل او مثل علمائی است که در امم قبل بوده با وجود آنکه حجج الله بر آنها ظاهر است چگونه در ادیان خود صابرند و حال آنکه اهل بیت (ع) کمال اهتمام را از برای نجات این خلق فرموده و از این جهت است اینهمه احادیث فتنه بیان نموده اند که بجائی میرسد که فرموده اند **"لا یبقی إلا نحن و شیعتنا"**²⁸ و اگر مراد طلوع شمس این طور است که مردم میفهمند اینقدر احادیث فتنه معنی نداشت و در حدیث دیگر از رسول الله (ص) که میفرماید **"سیرجع الإسلام غربا کما بدء فطویبی للغرباء"**²⁹ و امر فرموده اند که در شبهای بیست و سوم ماه رمضان سورۀ روم

²⁸ بحار الانوار، المجلد 52، المجلسی، کتاب تاریخ الحجّة، باب التمعن والنهی عن التوقیت وحصول البداء فی ذلک، ح 36

²⁹ بحار الانوار، ج 52، باب علامات ظهوره صلوات الله علیه من السفینانی والدجال وغیر ذلک وفیه ذکر بعض اشراف الساعة، ح 22

و عنكبوت تلاوت شود لعل یکی متنبه شود و در کلام الهی: ﴿الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين﴾³⁰ تدبر در حق خود نماید اگر کلمه می شنود اگر مقبل نگردد ساکت گردد

ولی نظر نموده که راضی بسکوت هم نشده و فتوی داده بر کسیکه بامر اومتدین بدین او است و تعجب از این نموده و نظر نموده در آن حدیث که در زمان امیر المؤمنین هشتصد عالم فتوی دادند در حق امیر المؤمنین (ع) بغیر حق و در یوم عاشورا هفتاد نفر از علماء بودند در جند غیر حق که امر بغیر حق در حق حضرت مینمودند و گمان نکنی که آنها مابین خود و خدا بیدینی مینمودند بلکه این را از دین خود میدانستند و الا هیچ نفسی نمیخواهد که ما بین خود و خدا خلاف حق عمل کند، ولی همین قسم است که مبینی و اینقدر تعقل نمیکند این شخص عالم که موسی (ع) در دو هزار و دویست و هفتاد سال قبل ادعای نبوت که نمود اظهار بینه بعضا نمود طرف مقابل هم اینقدر شعور و ادراک داشت که بگوید منم مثل بینه تو میآورم چنانچه قرآن ناطق است: ﴿وجاءوا بسحر عظیم﴾³¹ ولی شعور این شخص عالم که هفتاد سال است زحمت در اجتهاد خود کشیده بقدر درک آن نیست عند الله و عند اولی العلم و حال آنکه نزد خودش متقی تر از خود نمیداند ولی امر بر نفس انسانی این قسم مشتبه میشود که عند الله مقام آن از اول ادنی تر میشود که خود ملتفت نمیشود و اینکه میگویم بدلیل و برهان ذکر نمودم و الا اگر بعدل الهی باشد کجا این نوع بیان توان نمود کسیکه بر مسجود خود حکم کند آیا چه سزاوار است

³⁰ القرآن الکریم، سورة العنكبوت (29)، الآیة 1 - 2

³¹ القرآن الکریم، سورة الاعراف (7)، الآیة 116

بین چقدر زیارت جامعه خواندند "فمن عرفکم فقد عرف الله" ³² و یکی بهم نرسید که عمل نماید و کل جزء هوا شد عمل در وقتی ثمر میدهد که بموقع شود در وقتی که سید الشهداء (ع) طلب ماء مینمود سزاوار بود بلاغ ماء باون و الا سالی کرور کرور در ذکر تعزیه او صرف نمودن تلذذی است از برای صارفین اگر چه اجر دارد بقدر ارتفاع ذکری که میشود ولی آن نفس مقدس با عطش عروج فرمود بسوی حی لم یزل حال باید انسان عمل را در موقع خود کند تا آنکه نفع بخشد او را امروز که یوم نصرت حق است و بمحض اقبال آیات در شأن ایشان نازل میشود اقبال نمیکند و نصرت نمیکند ولی بعد از آنکه دین مرتفع میشود همه منم منم می نمایند و تمنای نصرت حق میکنند و شب و روز تضرع میکنند نظر نموده در صدر اسلام چقدر رسول خدا (ص) طلب نصرت از خلق نمود و بعد از هزار و دویست و هفتاد سال دیدی ارتفاع اسلام را که تویکی از بندگان او هستی عارت میآید که در دینت طلب تنصر از دیگری کنی بلکه کسی ملتفت نمیشود بتقوایت تا چگونه طلب نصرت از تو کند کرور کرور مثل تو در زاویه های مدارس افتاده ولی در اول ظهور مظهر حی لا یموت خود ندا فرمود اجیبوا المضطر و کسی نیست که جواب گوید تا چگونه نصرت کند و اگر کسی جواب میگفت چگونه مقرر او در مثل اینمقام میشد حال قدر این ایام را دانسته و نصرت که خرج میرود بموقع خرج نموده و الا من بعد کرور کرور میآیند که تمنای نصرت میکنند و ثمری ندارد و بیک دلیل از کل این ادلاء بر نفس منصف ثابت میگردد

و بدانکه هر امتی از دوشق بیرون نیستند در ظهور بعد یا آنکه بعد از تعرف حق و حجت آن نمیخواهند که ایمان آورند مثل آنکه خداوند در حق آنها فرموده در سوره انعام: ﴿و منهم من یستمع إلیک وجعلنا علی قلوبهم أکنة أن یفقهوه و فی آذانهم وقرا و إن یروا کل آية لا یؤمنوا

³² الزیارة الجامعة الکبيرة

بها حتی إذا جاءك یجادلونك یقول الذین کفروا إن هذا إلا أساطیر الأولین ﴿³³ ودر مقام دیگر فرموده: ﴿وجحدوا بها واستیقنتها أنفسهم ظلما وعلوا﴾³⁴

و بعضی هستند که بمجرد استماع دلیل و برهان ایمان میآورند و یقین میکنند آنها هستند که کینونیات آنها مرآت اسماء حق بوده و ظواهر آنها ادلاء شمس حقیقت در هر ظهورهرامتی در دین خود در حول آنها طائفند و آنها اعز قدرند عند الله از هر شیئی و بعضی هستند که بعد از استماع دلیل و برهان موقن نمیشوند و راجع میگردند بصنف اول پس منحصر شد بدو مرتبه نفی و اثبات اول نفی است که "لا إله" میگوید بلسان کینونیتش اگر چه "إلا الله" میگوید بلسان جسدش و ثانی ادلاء اثباتند که بمجرد استماع آیات که اعظم دلیل و اکبر برهانست موقن میشوند و از اینجهت است که خداوند امر فرموده رسول خود را بجهداد که بجبر و قهر آنهایکه ایمان نمیآورند داخل در دین کنند که این فضلی است من الله در حق نفی که بجبر و قهر حق داخل در جنت شود و از حکم نفییت بیرون رود و در هر ظهورهرگاه ادلاء اثبات مشاهده نمایند که خلق بدلیل و برهان مهتدی نمیشوند غیر از آنکه از خداوند عالم جل و عز طلب نمایند که کسی را مبعوث فرماید که کل را داخل در دین حق کند سبیلی نیست از برای هدایت سایر خلق مثل اینکه امروز امم فوق ارض را مشاهده میکنی از امت موسی و داود و عیسی غیر از آنکه سلطان مقتدری آنها را داخل دین حق کند سبیلی از برای هدایت آنها نیست

³³ القرآن الکریم، سورة الانعام (6)، الآية 25

³⁴ القرآن الکریم، سورة النمل (27)، الآية 14

نظرکن که استدلال این علماء بر اینکه حاکم هستند از قبل امام (ع) حدیثی است که روایت میکنند اگر بر حق مطابق آنچه در حدیث است عامل باشند و بعد نظر نموده بثبوت امامت که بچه چیز ثابت میشود غیر از آنکه رسول خدا (ص) در حق امیر المؤمنین (ع) نص فرمود و بهمین خلق ولایت شد مثل آنکه خلق حج بیت بقول آنحضرت شد و سایر احکام هم مثل این و نظرکن بیک درجه بالاتر که ثبوت نبوت بچه چیز شد شبهه نیست که خداوند استدلال فرموده الا بآیات حال ببین کسیکه حجت نبوت را خدا باو عطا فرموده عالمی که بحدیث حکم خلق شده اگر محق باشد میخواهد حکم کند بر صاحب حجت کبری و بینه عظمی الغرض یوم قیامت است و وانفسا است و هر کس بنفس خود مبتلا است در دین خود نه در دنیا زیرا که آنمحل حکم نیست نظر نموده در غیر مذهب که چقدر صاحبان عز و غنا هستند و حال آنکه حکم ایمان بر آنها نمیشود و کل آیاتی که در فرقان نازل شده در ذکر یوم قیامت بعین بصیرت مشاهده کن و اهل جنت را در جنت ببین که آن عرفان بحق است و اهل نار را در نار که آن احتجاج از حق است ولی هنوز چون نظرت بکلمات قبل اهل بیت است در احادیث مطابقه نظر نموده و حال آنکه سزاوار نیست که صاحب حجت آیات مستدل شود باحادیث قبل زیرا که رجوع صاحبان احادیث بقول او خلق خواهد شد چنانچه مشیت الهی تعلق گرفته و اگر بعدد کلشیی خدا خواهد در اینظهور خلق فرماید اگر عباد قابلی بهمرسد و الا فیض تام و کامل بوده و جهت نقص از عباد بوده نه از فیض رب الارباب زیرا که اول چیزیکه میخواهد این رتبه عصمت است و کسیکه شنید ندای ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾³⁵ را و بلی نگفت چگونه عصمت داشته

³⁵ القرآن الکریم، سورة الاعراف (7)، الآية 17

و از اول ظهور مثل خلق را مثل عبادی ببین که در یوم رسول الله (ص) بودند ولی مادامی که شمس مشرق است هر کس که اجابت کند مقبول میشود اجابت اون چنانچه در اسباط ظهورات قبل چنین شده که خداوند توبه ایشانرا قبول فرموده و مناصب ولایت بانها عطا فرموده چقدر فضل خدا تام و کامل است و چقدر مردم بعید چقدر تمنا نمودند که یک آیه از رسول خدا بشنوند و حال که مثل غیث هاطل از سماء رحمت الهی آیات نازل میشود کسی نیست که بشنود اهل بیان هم من بعد تمنا خواهند نمود ولی ممتحن "بمن یظهره الله" جلّ ذکره خواهند شد

و از جمله ادلاء متقنه علم کلشیی است در نفس واحد که بحد اعجاز است اختراع آن که در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطلع نشده و ثمره آن اینکه در حروف مشاهده مینماید که چگونه کلشیی در یازده درجه که هیکل هویت باشد جمع میگردد و هیکل اول را که در بحر اسماء سیر دهی بنورده منتهی میشود و داخل عدد بیست نمیشود و اظهار این علم حجتی است بالغه بر کل اگر تعقل نمایند

و از جمله کلماتی که قلب بآن ساکن میگردد کلام امیر المؤمنین (ع) است که در خطبه تطنجیه فرموده **إلی أن قال: "فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور فیظهر هذا ظاهر مکشوف و معاین موصوف"** و نظر نموده که غیر از ذکر ائنی أنا الله لا إله إلا أنا از آن ظاهر نشده و نمیشود و در همین خطبه در موضع دیگر فرموده: **"وإنّ لکم بعد حین طرفة تعلمون بها بعض البیان وینکشف لکم صنایع البرهان (إلی أن قال) فعند ذلك ترتج الأقطار بالدعات إلی کلّ باطل هیئات هیئات توقعوا حلول الفرج الأعظم وإقباله فوجا فوجا"**³⁶

³⁶ مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیر المؤمنین، رجب البرسی، مؤسسة الأعلمی، خطبة التطنجية، الصفحة 263

و در خطبه یوم غدیر فرموده: "وسیأتی نصر الله علی عدوّه لحینه، هو الله لطیف خبیر" و در همین خطبه در موضع دیگر فرموده: "وسارعوا الی مغفرة من ربکم قبل أن یضرب بسور له باب باطنه فیہ الرّحمة و ظاهره من قبله العذاب"³⁷

تفکر کن در این فقره حق تفکر تا آخر آن و در اشعار خود فرموده چنانچه در دیوان مسطور است: "بنی إذا ما حاشت التّرك فانتظر ولاية مهدی یقوم و یعدل و ذل ملوک الأرض من آل هاشم و بویع منهم من یلذ و یهزل صبی من الصّبان لا رأی عنده و لا عنده جد و لا هو یعقل فثمّ یقوم القائم الحقّ فیکم و بالحقّ یأتیکم و بالحقّ یعمل سمی رسول الله نفسی فدائه فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا"³⁸

و از آنجمله حدیث لوح فاطمه (ع) است که در کتب حدیث مسطور است الی أن قال: "و اکمل ذلک بابنه م ح م د رحمة للعالمین علیه کمال موسی (ع) و بهاء عیسی (ع) و صبر ایوب و یذلّ أولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس ترک و الدّیلم و یقتلون و یحرقون و یکنونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الأرض من دمائهم و یفشوا لویل و الرّنة فی نسائهم أولئک أولیائی حقّا بهم اذفع کلّ فتنة عمیاء حدس و بهم اکشف الزّلازل و ارفع الآصال و الأغلال أولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمة و أولئک هم المهتدون"³⁹

³⁷ مصباح المتّهجد، الطوسی، خطبة أمير المؤمنين علیه السلام فی یوم الغدیر، الصفحة 523

³⁸ بحار الانوار، المجلد 51، المجلسی، باب ما ورد عن أمير المؤمنين صلوات الله علیه فی ذلك، الحدیث 24

³⁹ بحار الانوار، المجلد 36، المجلسی، أبواب: النصوص علی أمير المؤمنين والنصوص علی الأئمة الاثنی عشر (علیهم السلام)، باب نصوص

الله علیهم من خبر اللوح والخواتیم، وما نص به علیهم فی الكتب السالفة وغيرها، الحدیث 3

و از آنجمله است دعای ندبه چنانچه ظاهر است که حضرت میفرماید: "عزیز علی أن أبکیک
ویخذلک الوری"⁴⁰ از وقت ظهور ظاهر است که بر این مطلع توحید چه گذشته است

و از آنجمله است حدیث آذربایجان: "لا بد لنا من آذربایجان ما أمر لا یقوم لها من شیء فإذا
کان كذلك فكونوا أحلاس بیوتکم فإذا تحرک متحرک فاسعوا إليه (إلی أن قال) ویل للعرب
من شرّ قد اقترب"⁴¹ که اگر مراد ظهور نبود این کلمه بلا ثمر بود ذکر آن

و از آنجمله حدیث ابی لبید مخزومی در ذکر حروف مقطعات قرآنی است که بیان آن در
شرح کوثر شده که بسنه هزار و دو بیست و شصت {1260} منتهی میشود⁴²

⁴⁰ دعاء الندبة المنسوب الی الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

⁴¹ "ابن عقدة عن أحمد بن یوسف عن ابن مهران عن ابن البطائنی عن ابیه ووهیب بن حفص عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (علیه السلام) أنه قال: قال لی ابی (علیه السلام) لا بد لنا من آذربایجان لا یقوم لها شیء وإذا کان ذلك فكونوا أحلاس بیوتکم وألبدوا ما ألبدنا فإذا تحرک متحرکنا فاسعوا إليه ولو حبوا والله لکأنی أنظر إلیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شدید وقال: ویل لطغاة العرب من شرّ قد اقترب"، بحار الانوار، المجلد 52، المجلسی، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، الطبعة الثالثة 1983م، کتاب تاریخ الحجة، باب فضل انتظار الفرج ومدح الشيعة فی زمان الغيبة وما ینبغی فعله فی ذلك الزمان، الحدیث رقم 40، الصفحة 135

⁴² عدّة "المر" حسب حساب الجمل الكبير: أ + ل + م + ر = 271 = 200 + 40 + 30 + 1 =

بعثة الرسول صلی الله علیه وآله: سنة 10 ق هـ. بداية ولاية الامام المهدي: 260 هـ. (1271 - 11 = 1260)

"وإنه بالحقیقة لم یفسّر [ظاهر] الحدیث [ولم] یطابق ما قضی من الأيام بل إن المراد من [ظاهر] الحدیث هو [الظاهر] المطابق الذي إنّه ما ألفت به لأنّ [من] يوم الذي قام محمّد رسول الله [صلی الله علیه وآله] بسرّ [الم] إلى يوم الذي قام حجّة الله بأمره بـ [الم] یطابق تلك الحروف وهو أنّ حقّ يوم الذي قام رسول الله [صلی الله علیه وآله] بأمره إلى يوم الذي قام بقیة الله - صلوات الله علیه - بعهدته كانت ثلاثمائة [وثلاثمائة] عشر سنة من يوم مولده إلى يوم قیام القائم بعهدته وإنّ الحدیث بظاهره يدلّ [بأنّ] من أول عدّة [الم] إلى انقضاء [المص] بالدخول فی بعض عدّة [الم] یرجح حکم يوم الذي قام رسول الله [صلی الله علیه وآله] ويوم الذي قام بقیة الله لأمره وليس المراد يوم ظهور القائم [علیه السلام] بل المراد هو يوم [قیامه بالإمامة] بمثل ما قام رسول الله [صلی الله علیه وآله] كما نطق به الحدیث فی حکم قیام رسول الله [صلی الله علیه وآله] وإنّ حکم يوم قیام القائم لمّا کان متعلّقاً بـ [الم] أي ببعض عدّته تصحّ کلّ الجهات من أن یأول الحدیث بیوم مولده أو يوم قیامه بحکم الله وعلى ذلك التفسیر سهل حنیف وهو المراد فی حکم الظاهر وإنّ تأویلات العلماء کلّها خارجة عن حکم الظاهر لأنّها لم تطابق إلاّ بذلك الشان الذي إتی نطقت به وأما الإشارة إلى سرّ الحدیث وخروج الحکم لما أراد الناس، الله یعلم حکمه، وإتی أذکر لک ذکراً جمیلاً ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله العلی العظيم"، شرح حدیث ابی لبید المخزومی "أبو لبید المخزومی قال: قال أبو جعفر علیه السلام: یا با لبید إنه یملک من ولد العباس إنا عشر تقتل بعد الثامن منهم أربعة، تصیب أحدهم الذبحة، فیذبحه هم فئة قصيرة أعمارهم، قليلة مدتهم، خبیثة سیرتهم، منهم الفویسق

و از آنجمله است حدیث مفضلّ الی أن قال: **"ویظهر فی سنة ستین أمره ویعلو ذکره"**⁴³

و از آنجمله است حدیث حضرت صادق (ع) که میفرماید: **"إنّ الله أخفی أربعة فی أربعة و أخفی حجّته فی خلقه وإنّ فیہ سنة من یوسف یباع ویشتري ولا یدری إنّه یوسف"**⁴⁴ و بدانکه در اینمقام آن جسد جوهری بعینه این جسد است و هرگاه خداوند خواهد هزار سال متجاوز عمر را بسن سی یا چهل ظاهر فرماید غیر از این اسباب از برای اظهار آن در امکان ممکن نبوده اگر چه خداوند قادر بوده و اگر ذکر خضر نمائی آنهم بهمین قسم بوده عند الله لم یزل از برای او عرش حیات بوده و همچنین در ذکر شیطان که شنیده که ظل نفی در مقابل ظل اثبات باشد که آنهم همین قسم است چنانچه بعینه شنیدی که چگونه خواست اطفاء امر خدا نماید و حال آنکه از برای خدا عابد و ساجد بود و لکن من حیث یحبّ لا من حیث یحبّه الله و مراقب باش در شأنی که عبادت میکنی خدا را عبادت کن از آن سبیلی که او دوست میدارد نه از آن سبیلی که تو دوست میداری که آنوقت مبدل میشوی از شجره اثبات بنفی و پناه بر خدا در هر شأن از ادلاء نفی

الملقب بالهادی والناطق والعاوی. یا با لبید إن فی حروف القرآن المقطعة لعلمًا جمًا إنّ الله تعالی أنزل "ألم ذلك الكتاب" فقام محمد صلی الله علیه وآله حتی ظهر نوره، وثبتت کلمته، وولد یوم ولد وقد مضی من الألف السابع مائة سنة وثلاث سنین. ثم قال: وتبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة إذا عددتها من غیر تکرار ولیس من حروف مقطعة حرف ینقضی إلا وقیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال: الألف واحد، واللام ثلاثون، والمیم أربعون، والصاد تسعون، فذلک مائة واحدی وستون، ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهما السلام "ألم الله" فلما بلغت مدته، قام قائم ولد العباس عند "المص" ویقوم قائمنا عند انقضائها بـ "المر" فافهم ذلک وعه واکتمه. "تفسیر العیاشی

⁴³ "الحسین بن حمدان الحضینی: قال: حدثنی محمد بن إسماعیل وعلی بن عبد الله الحسینان عن أبی شعیب، عن محمد بن بصیر، عن عمر بن الوان، عن محمد بن الفضل، عن المفضل بن عمر، عن أبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فی حدیث طویل ینکر فیہ أمر القائم علیه السلام، قال المفضل: یا مولای، فكیف بدو ظهوره علیه السلام؟ قال: یا مفضل یظهر فی سنة الستین أمره، ویعلو ذکره"، **کتاب المحجة فیما نزل فی القائم الحجة، السید هاشم البحرانی، مؤسسة النعمان للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت - لبنان، 1413هـ - 1992م، الآیة المائة، الصفحات**

226 - 227

⁴⁴ المرجع: [؟]

و از آن جمله است قول کاظم (ع) که فرموده: "صاحب هذا الأمر هو الطريد الوحيد الغريب الغائب عن أهله الموتور بأبيه"⁴⁵

و از آنجمله است کلام خود آنحضرت در دعای شبهای ماه مبارک رمضان: "اللهم اجعله الداعي إلى كتابك والقائم بدینک استخلفه فی الأرض كما استخلفت اللّٰدین من قبله مکّن له دینه اللّٰدی ارتضیته له و أبدله من بعد خوفه أمنا یعبدک و لا یشرک بک شیئا، اللهم أعزه و أعززه و انصره و انتصر به و انصره نصرا عزیزا و افتح له فتحا یسیرا و اجعل له من لدنک سلطانا نصیرا، اللهم أظهر به دینک و سنّة نبیک حتی لا یتخفی بشیء من الحقّ مخافة أحد من خلقک"⁴⁶ و اخبار طبق ظهور لا یحصی است اگر خواهی نظر در بحار نموده و آنچه احادیث بر خلاف میبینی بچند طرز جواب خود را داده

اول آنکه عرض کن بر حجت که مراد را غیر از حجت نمیداند چنانچه فرموده‌اند: "نحن نتکلم بکلام و نرید منه إحدى و سبعین وجها"⁴⁷

و ثانی آنکه تحقق این احادیث ثابت نیست کل میگویند که قطعی الصدور نیست و در وقتیکه معارضه با کتاب کند باید و گذاشت چنانچه حکم صاحبان حدیث همین بوده

⁴⁵ بحار الانوار، المجلسی، المجلد 51، باب ما روی عن الکاظم صلوات الله علیه فی ذلک، حدیث رقم 4

⁴⁶ "اللهم إني أفتتح الثناء بحمدك وأنت مسدد للصواب بمنك... وعافية منك تلبسناها برحمتك يا أرحم الراحمين"، مصباح المتعجب، الشيخ

الطوسي، دعاء الافتتاح، دعاء كل ليلة من شهر رمضان من أول الشهر إلى آخره

⁴⁷ "بند 58 - ير - محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبد الكريم بن عمرو عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: إني

لأتكلم بالكلمة الواحدة لها سبعون وجها إن شئت أخذت كذا وإن شئت أخذت كذا"، بحار الانوار، المجلد 2، المجلسی، دار إحياء التراث

العربی، بیروت - لبنان، الطبعة الثالثة 1983م، كتاب العلم، باب أن حدیثهم (عليهم السلام) صعب مستصعب وأن كلامهم ذو وجوه كثيرة وفضل

التدبر فی أخبارهم (عليه السلام) والتسليم لهم والنهي عن رد أخبارهم، الحديث رقم 58، الصفحة 199

و ثالث آنکه از برای خداوند بدها بوده و حق است چه بسا بدها واقع شده در بعضی کل اینها جواب اسکاتی است از برای سکونت و الا کل واقع شده و میشود مثلاً "طلوع شمس از مغرب"⁴⁸ نه این شمس مراد است اگر این شمس میبود در ظهورات قبل میباید بشود بلکه مراد طلوع شمس حقیقت است از محل غروب خود نظر کن که طلوع شمس حقیقت در مکه شد و حال طلوع آن از ارض فاء⁴⁹ شده که منتهی الیه غروب اول باشد اینست مراد نه آنطوریکه ظاهر فهمیده میشود چنانچه متدققین از علمای سابقین هم باین اشاره نموده اند چنانچه مرفوع شیخ احمد ابن زین الدین - رفع الله درجته - اشاره باین بیان نموده در رساله که نوشته⁵⁰ و سایر غرائب رجعت را هم مثل این تصور نموده و اینکه شنیده در رجعت اعدای اهل بیت عصمت غذای ایشان میشود آنچه میشود مراد علم است چنانچه قول حضرت صادق (ع) مبین است در تفسیر آیه فرقان: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾⁵¹ که بعلم تفسیر شده نظر کن امروز بکل علماء که اکثر چونکه بمظنه عمل میکنند در دین خود اکل میته گرفته اند احکام الهی را در حق خود و حال که صاحب حکم ظاهر است با حجت متقن و

⁴⁸ إشارة الى علامات يوم القيامة، يوم ظهور دين جديد.

قال تعالى: ﴿هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي ربك أو يأتي بعض آيات ربك يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا قل انتظروا إنا منتظرون﴾، القرآن الكريم، سورة الانعام (6)، الآية 158
"عن أبي هريرة رضي الله عنه (ص) قال: ثلاث إذا خرجن لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا: طلوع الشمس من مغربها، والدجال ودابة الأرض"، رواه مسلم.

"عن أبي هريرة رضي الله عنه أنه (ص) قال: لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت فرآها الناس آمنوا أجمعون فذلك حين لا ينفع نفس أو كسبت في إيمانها خيرا، ولتقوم الساعة وقد نشر الرجلان ثوبهما بينهما فلا يتباعيانه ولا يطويانه، ولتقوم الساعة وقد انصرف الرجل بلبن لقحته فلا يطعمه، ولتقوم الساعة وهو يليب حوضه فلا يسقى فيه، ولتقوم الساعة وقد رفع أكلته إلى فيه فلا يطعمها"، رواه مسلم
⁴⁹ ارض فاء: ارض فارس

⁵⁰ "ومنها ما هو مخصوص بقيام القائم عليه السلام والرجعة، فمن ذلك ما رواه الطوسي في غيبته عن عامرين واثلة عن امير المؤمنين عليه السلام قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله عشر قبل الساعة لا بد منها خروج السفيناني والدجال والدخان وخروج القائم عليه السلام وطلوع الشمس من مغربها ونزول عيسى بن مريم عليه السلام وخسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزيرة العرب ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر"، رسالة العصمة والرجعة، الشيخ أحمد الاحسائي

⁵¹ القرآن الكريم، سورة عبس (80)، الآية 24

دلیل مبرهن محتجب مانده اند مثل اُمّت عیسی (ع) که رهبانهای آنها ریاضت میکشیدند که یک حکم را مطابق رضای الهی در انجیل فهمند و رسول الله (ص) ظاهر شد که مصدر احکام الهی بود و آنها محتجب ماندند هنوز هم ریاضت میکشند که رضای الهی را در انجیل بفهمند حال مشاهده کن که رزق محتجبین بچه محل ادنی منتهی شده و احدی ملتفت نیست بر امر مبدء و منتهای خود و کل لا یشعر حرکت میکنند الا عبادیکه خداوند ایشانرا نجات داده

و امروز روزی است که اهل جنت افتخار کنند بمقاعد خود که در رفارف یقین امر و ایمان بحق بوده و هستند و بخندند باهل نار اگر چه بگویند در حق اینها که اینها سفهاء میباشند یا ضعفاء چنانچه در صدر اسلام هم گفتند: ﴿أَنْزَمْنَ كَمَا آمَنَ السَّفَهَاءُ﴾⁵² و حال آنکه اصحاب اینظهور را خداوند از اولوالألباب از خلق قرار داده که احدی این را هم نتواند گفت و اگر بگوید آنوقت مکابره حس خود نموده زیرا که خودت یکی هستی از تلامذه مرفوع سید رفع الله درجته علمای نجف و کربلا که محل اجازات سائرینند پشت پا زده و بقدر جوی اعتنا نمیکنی چگونه است حال دیگران که اکثر در حضور او تربیت شده اند و اگر از غیر اصحاب او هستی نظر کن در اصحاب صاحب اسمی که اسم آن مطابق است با مظهر اسم ربّ که یکی از بناهای عامی او زیراب میزد کل مجتهدین را بدلیل و حکمت که در راه دیدم بواسطه اتباع ظن و دون یقین و عباراتی در حق آنها میگفت که من حیا میکنم ذکر کنم و حال آنکه در کل اینها محق بود بدلیل و برهان که از عالم حق خود تعلیم گرفته بود و اکثر ادلای حضرت در اینظهور از صاحبان لب و عقل بوده اند و ایقان آنها بحق حجت است بر آنهایی که یقین ننموده اند چنانچه در هر ظهور ادلاء ایمان آن حجت بوده اند بر ادلاء دون ایمان بآن

⁵² القرآن الکریم، سورة البقرة (2)، الآية 13

تو خود اول مؤمن را میشناسی که اکثری از علمای شیخیه و سیدیه بل طوایف دیگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتی طفل‌های اصفهان هم در وقتیکه وارد شدم میگفتند که یک طلبه پیراهن چاک آمد از قبل سید و عالم کبیر آن ارض را که محمد باقر نام بوده بدلیل و برهان الزام کرد حال این یکی از ادلاء این ظهور است که بعد از فوت مرفوع سید رفع الله درجته اکثر علما را دقت نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و باین سبب بموهبه مستوهب شد که غبطه آنرا خلق اولین و آخرین الی یوم القیمة دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید و نظر کن در عدد اسم الله فرد متفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف و مؤالف منکر فضل و تقوای آن نیست و کل مقرند بر علو او در علم و سمو او در حکمت نظر کن در شرح کوثر و سایر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شده و استدراک علو شأن او را عند الله نموده و همچنین سایرین که ذکر آنها در این لوح از برای تو مثمر نیست و اینها از برای سکون قلب تو است و الا چگونه حجت مستدل گردد بتصدیق شیعیان خود مثل این است که شمس در سماء مستدل شود بشمس در مرآت بر حقیقت خود ولی چونکه غرض نجات کل است دلایل را تنزل میدهد لعل یکی متذکر شود قسم بذات مقدس الهی که من حیفم میاید که کسی مرا بشناسد زیرا که "عرفان حق صرف عرفان الله است و حب او حب الله است و چون حد این خلق را میدانستم از اینجهت امر بکتمان اسم نموده بودم این همان خلقند که در حق مثل رسول الله (ص) که لا مثل بوده و هست گفتند ﴿إِنَّهٗ لَمَجْنُونٌ﴾⁵³ و اگر میگویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل بر کذب قول آنها است و ما شهد الله خدا همانست که حجت او شهادت میدهد از قبل او کل اهل ارض اگر برامری شهادت دهند و او برامری آنچه او شهادت میدهد ما شهد الله خداوند است و دون آن لا شیئی بوده و هست و اگر شیئی شود باو شیئی میگردد و نظر کن در تدین این خلق که در امور خود بدو شاهد عادل

⁵³ القرآن الکریم، سورة القلم (68)، الآیة (51)

مستشهد میگردند و با وجود اینهمه عدلاء در ایقان بحق تأمل دارند⁵⁴ و اگر خواهی که معنی ﴿وکفی بالله شهیدا﴾⁵⁵ را در ظاهر ظاهر درک کنی مثل باطن باطن راضی شو بآنچه "من یظهره الله" جلّ ذکره در ظهور خود شهادت میدهد نه آنچه خلق از مؤمن و غیر مؤمن در حق آن شهادت میدهد و آنچه خداوند شهادت میدهد موهوم مبین آن همانست که در کتاب نازل میشود ما شهد الله خداوند در حق امت عیسی (ع) همان بود که رسول الله (ص) شهادت داده در قرآن و حال آنکه آنها قبول نکردند شهادت خدا را و بشهادت نفوس خود حرکت نمودند و این تنزل دلیل از برای تبصر تو بود و الا اهل بصیرت و حکمت الهیه ازلیه مستغنی بوده اند از این نوع استدلال

و چونکه یوم یوم قیامت است و ﴿کلّ شیء هالک إلا وجهه﴾⁵⁶ باید ظاهر شود و مراد از وجهه در یک تفسیر بیانست که در ظل آن ادلای حق مستظلمند کسی ملتفت نیست و نظر نموده در اجوبه مرفوعین قبلین یقین مینمائی بر اینکه ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسئول عنه است که در حدیث کمیل دیده در سنه اول: "کشف سبحات الجلال من غیر إشارة"

⁵⁴ "THE recognition of Him Who is the Bearer of divine Truth is none other than the recognition of God, and loving Him is none other than loving God. However, I swear by the sublime Essence of God -- exalted and glorified be He -- that I did not wish my identity to be known by men, and gave instructions that My name should be concealed, because I was fully aware of the incapacity of this people, who are none other than those who have, in reference to no less a person than the Apostle of God -- incomparable as He hath ever been -- remarked, 'He is certainly a lunatic'. If they now claim to be other than those people, their deeds bear witness to the falsity of their assertions. That which God testifieth is none other than what His supreme Testimony testifieth. Were all the peoples of the world to testify unto a thing and were He to testify unto another, His testimony will be regarded as God's testimony, while aught else but Him hath been and will ever be as naught; for it is through His might that a thing assumeth existence. Consider the extent of the adherence of these people to matters of faith. When dealing with their own affairs they are well content with the testimony of two just witnesses, and yet despite the testimony of so many righteous men they hesitate to believe in Him Who is the Bearer of the divine Truth.", **Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 154 – 155**

⁵⁵ القرآن الکریم، سورة النساء (4)، الآية 79

⁵⁶ القرآن الکریم، سورة القصص (28)، الآية 88

بین و در ثانی: "محو الموهوم و صحو المعلوم" و در ثالث: "هتك الستر لغلبة السر" و در رابع: "جذب الأحديّة لصفة التّوحيد" بین و در خامس: "نور أشرق من صبح الأزل على هياكل التّوحيد"⁵⁷ بین و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی نظر کن در دعای سحر از حضرت باقر (ع) که اول آن اینست: "اللّهمّ إنّی أسألك من بهائك بأبهاء وكلّ بهائك بهی اللّهمّ إنّی أسألك ببهائك كلّه"⁵⁸ که این فقره اشاره است برسول الله (ص) و در ثانی در مقام امیر المؤمنین (ع) بین تا اینکه در مرتبه خامس که میرسی ذکر نور میکند که آن سید الشهداء (ع) است زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را میسوزاند از برای استضاءه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمیماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از انیت نفس خود میگذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن و آنچه از مرفوع شیخ - اعلی الله درجه - اصحابی که از او شنیده اند نقل میکنند امارات ظهور لا یحصی است چنانچه بمرفوع سید نوشته بوده اند بخط خود: "لا بدّ لهذا الأمر من مقرّ و لكلّ نبأ مستقرّ و لا یحسن الجواب بالتّعیین و ستعلمنّ نبأه بعد حین"⁵⁹ و آنچه خود مکرر از مرفوع سید شنیدی مبین است که مکرر میفرمودند نمیخواهید که من بروم و حق ظاهر گردد و کلماتی هم که در سفر

⁵⁷ "قال کمیل بن زیاد: سألت مولای امیر المؤمنین - صلوات الله علیه: ما الحقیقة؟ فقال: ما لك والحقیقة؟ قلت: أولست صاحب سرک؟ قال بلی، قلت: ومثلک یخبی سائلاً؟ فقال: الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر إشارة قلت: زدنی بیانا، فقال: محو الرسوم مع صحو المعلوم. قلت: زدنی بیانا، قال: نور یشرق مع صبح الأزل، فتلوح علی هياكل التّوحيد آثاره، قلت: زدنی بیانا، فقال: أطفئ السراج فقد طلع الصّبح"، الكشکول، المجلد 2، بهاء الدین محمد بن حسین العاملی، الطبعة الأولى 1998م، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، رأی الصوفیة فی الجن لغویات، الصفحة 261

⁵⁸ مفاتیح الجنان، عباس القمی، فی أعمال أسحار شهر رمضان المبارک، دعاء البهاء

⁵⁹ شیخ: الشیخ أحمد الاحسانی

"وقد کتب لی الشیخ المرحوم اعلی الله مقامه ورفع فی الدارین اعلامه بخط یده الشریفه ما لفظه (واما الاحتمالات الواردة فلیس لها الا الصبر فان لكل شیء اجرا مقدرا غیر الصبر فان الله تعالی یقول انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب واما هذا الامر فلا بد له من مقر و لكل نبأ مستقر و لا یحسن الجواب علی التّعیین و ستعلمنّ نبأه بعد حین"، دلیل المتحرین، السید کاظم الرشتی

آخر از ایشان ظاهر شده آنهاییکه خود شنیده اند ناقلند و منجمله حکایت میرزا محمد اخباریست که آقا سید عبدالحسین شوشتری نقل میکرد که در کاضمین از او پرسیدند از ظهور حضرت نظر باهل مجلس نمود و گفت باو که تو درک خواهی نمود این را ملاً محمد تقی هروی نقل میکرد در اصفهان منجمله حکایت عبدالله ابن مبارک است که در فارس بحاجی میرزا محمد تاجر گفته بود که دلیل است بر ظهور و خود بین از اول این ظهور چقدر تفأل از قرآن گرفتی که کل مثل نص قاطع شهادت داد بر حقیقت مرادت و آقا سید جعفر شبر که ادعای غریبی در این امر مینمود برو بشنو ولی اینها دلیل نیست مگر اقتراناتیست از برای سکون قلبت و آنچه از علمای حروف ظاهر شده چنانچه جناب آقا سید جواد کربلایی از نفس هندی نقل مینمود که اسم صاحب ظهور را از برای او نوشته بود قبل از نشر و منجمله حکایتی است که جناب شیخ علی خراسانی نقل نموده که در مکه معظمه در این سنوات قریبه اشعاری از کسی در حول بیت شنیده شده که حساب آن مطابق است بسنه ظهور برو بشنو و منجمله حکایتی است که جناب میرزا عبدالوهاب خراسانی از صاحب علم حروفی نقل میکنند که استخراج اسم را نموده قبل از ظهور آن و حکایتی هم که از مرفوع شیخ نقل میکنند که در سبیل مکه مکرمه تحقیق فرمودند بلکه محقق است چنانچه تلامذه مرحوم شیخ مثل جناب ملاً عبدالخالق و مرتضی قلی و دیگران بانواع مختلف کلماتی که شنیده اند ذکر نموده اند و منجمله کلماتی است که جناب ملاً عبدالخالق ذکر نموده اند از قول مرفوع شیخ - رفع الله درجته - یکی آنکه دعا کنید که در اوایل ظهور و رجعت نباشید که فتنه بسیار میباشد و یکی آنکه هر کس در سنه شصت تا شصت و هفت بماند امور غریبه مشاهده مینماید و کدام امر عجایب و غرایب او از نفس ظهور بالاتر است چنانچه خواهی بود و مشاهده عجایب دیگر را خواهی نمود که خداوند نفسی را ظاهر فرماید از برای نصرت این ظهور که آنهم بفطرت تکلم نماید بلا آنکه تعلیم گرفته باشد و از جمله دلایل سکون

قلبت چهار مصرع شعری است که کسی در آذربایجان در خواب شنیده از دو نفس که هر دو مطابق یوم آن نقل نموده دلیل بر ظهور است و ناقل آن جناب ملاً یوسف بوده که از میرزا مسعود نقل مینمود و استخراجاتی که در جفر از قبل و بعد بیرون آمده اگر جمع نمائی یک نسخه تام میشود و از آنجمله است استخراجی که سید محمد اخلاطی که تصانیف بسیار در علم حروف دارد در مدتی از سنوات قبل که پانصد بنقص یا زیاده میشود استخراج نموده و ابیات آن این است

لیحیی الدین بعد الرّاء وغین	یجیی ربّاً لکم فی النّشأتین
بأئی ما کتمت السّرّین	وإن زیدت علیه الهاء فاعلم
فهذا اسم قطب العالمین	فاضرب عدد هو فی عد نفسه
وأدرجه بتحت المدرجین ⁶⁰	خذ لمح قبل مدّ بعد ضمّ

⁶⁰ مقام شعر در ادیان - روح الله مهرباخای - این کتاب بتصویب لجنة مجلله ملی نشریات امری رسیده وبا اجازه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه بوسیله لجنة مجلله جوانان بهائی طهران تکثیر گردیده است - طهران - ایران ۱۰۹ بدیع - ۱۳۳۱ شمسی - بشارات سلطان حسین اخلاطی - صفحه ۷۰ . دیگر از اشعار عربی ابیات جفار هندی سلطان حسین اخلاطی است که حضرت اعلی بیز آنرا در توفیق محمد شاه که از سجن ماکو صادر رهموده اند نقل کرده اند و آن ابیات چنین است :

لیحیی الدین بعد الرّاء وغین	یجیی ربّاً لکم فی النّشأتین
بأئی ما کتمت السّرّین	وإن زیدت علیه الهاء فاعلم
فهذا اسم قطب العالمین	فاضرب نفس هو فی عد نفسه
فأدرجه بتحت المدرجین	خذ لمح قبل مدّ بعد ضمّ

معنی بیت اول چنین است برای شما در نشأتین بعد از گذشتن (راء) و (غین) ربی ظهور خواهد نمود تادین الهی رازنده و تجدید نماید. مقصد از رب حضرت اعلی است که در آیات قرآنی بیز در بشارات حضرت رب اعلی مذکور گشته بقوله تعالی (و یأتی ربک أو بعض آیات ربک) وائمه اطهار بیز این آیه را بقائم آل محمد ماؤل داشته اند و مجلسی در جلد ۱۳ از بحار الأنوار حدیثی در این خصوص ذکر نموده است . هردو (۲۰۲) میشوند و اینکه میگوید بعد از (ر) و (غین) ظهور خواهد کرد (ر) و (غین) در عدد ۱۲۶۰ یعنی تاریخ ظهور است (ر=۲۰۰) (غ=۱۰۰۰) (ی=۱۰) (ن=۵۰) معنی شعر دوم چنین است.

کل این اذکار اقترانایست ملکیه از برای سکون تو و الا یک آیه از کتاب بیان اعظمتر است عند الله از هر دلیلی و این دلایل زیرا که آن عجز کل ما علی الارض را میرساند و اثبات قدرت الهی را مینماید یک آیه آنرا بر کل علمای مشرق و مغرب عرض کن اگر بفطرت کسی اتیان نمود تأمل کن و حال آنکه ممتنع بوده و هست با دلایلی که قبل ذکر نمودم و آن یک آیه این است: "قل اللهم انک انت علام السموات والأرض وما بينهما لتؤتین العلم من تشاء ولتمنعن العلم ممن تشاء ولترفعن من تشاء ولتنزلن من تشاء ولتعزّن من تشاء ولتذلن من تشاء ولتنصرن من تشاء لتخذلن من تشاء ولتغنین من تشاء ولتفقرن من تشاء فی قبضتک ملکوت کلّ شیء تخلق ما تشاء کیف تشاء کما تشاء بما تشاء انک کنت علی ما تشاء مقتدرا" و نظر کن در فرقان که یک ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾ زیاده نازل نشده و در بیان بیک نوع بیان که بیان شده و نازل شده سیصد و شصت و یک بیان آن شده که قدری از آن در بیان نازل شده و زیاده بر این هم ممکن بوده ولی اظهار آن نشده و اگر خداوند خواهد نازل خواهد فرمود از نزد حجت خود و یک بالله الله العلم العلم کفایت میکند در حجّیت کل را و نظر نمودی از اول ظهور که چقدر خلق بویا مردند این یکی بوده از علائم ظهور و کسی مطلع نشده و از مؤمنین فرق شیعه ظاهرا در عرض چهار سال متجاوز از صد هزار شده ولی کسی ملتفت نیست نظر کن در آیه قرآن: ﴿فحسب الذّٰین کفروا ان یتّخذوا عبادی من دونی اولیاء انّا اعتدنا جهنّم للکافرین نزلاً﴾⁶¹ در شأن عبادی نازل شده که میگرفتند رهبان نصاری را اولیاء خود از دون رسول الله (ص) و همان اخذ ایشان نار ایشان بوده در حیات ایشان زیرا که هیچ ثوابی از نفس عمل حسنه بهتر نبوده و نیست در این نشأه در مقام رضوانیت و هیچ ناری هم در مقام سیئه از نفس آن اکبر تر نبوده و نیست در این نشأه

⁶¹ القرآن الکریم، سورة الکهف (18)، الآیة 102

و بدانکه عبادت غیر الله وعده نار شده و مراد اطاعت غیر مظهر الله است و اطاعت خداوند در این عالم ظاهر نمیشود الا باطاعت مظهر او و در هر ظهور مستبصر باش که اطاعت غیر الله را نموده باشی که اگر در یوم ظهور "من یظهره الله" اطاعت یکی از علمای بیان را نمائی من دون او عبادت من دون الله نموده و اگر برضای او باشد عبادت خداوند را نموده نظر نموده در فرقان که خداوند فرموده: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾⁶² که در باطن باطن مراد آنست فبای حدیث بعد رسول الله و ما نزل الله علیه يؤمنون و بدانکه غیر الله کفایت نمیکند از هیچ شیعی و خداوند کفایت میکند کلشیی را از کلشیی و بر همان منهاجی که بوده با تقوای خود حرکت نموده تا وقتی که امر دیگر من عند الله ظاهر گردد

"و اینکه سؤال نموده از اول دین و احکام آن بدانکه اول دین معرفت الله است و کمال معرفت توحید خداوند است و کمال توحید نفی صفات است از ساحت عز قدس او و علو مجد و عظمت او و بدانکه معرفت الله در این عالم ظاهر نمیگردد الا بمعرفت مظهر حقیقت"⁶³

و بدانکه اول هر ظهوری دین الله کلمه "لا إله إلا الله" بوده و بعد از اثبات این کلمه ذکر ظاهر در ظهور بوده مثل آنکه در یوم نوح، نوح (ع) و در یوم ابراهیم، ابراهیم (ع) و در یوم موسی، موسی (ع) و در یوم عیسی، عیسی (ع) و در یوم محمد رسول الله (ص)، رسول الله بوده و

⁶² القرآن الکریم، سورة الجاثية (45)، الآية 6

⁶³ "THOU hast asked concerning the fundamentals of religion and its ordinances: Know thou that first and foremost in religion is the knowledge of God. This attaineth its consummation in the recognition of His divine unity, which in turn reacheth its fulfilment in acclaiming that His hallowed and exalted Sanctuary, the Seat of His transcendent majesty, is sanctified from all attributes. And know thou that in this world of being the knowledge of God can never be attained save through the knowledge of Him Who is the Dayspring of divine Reality.", *Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 149*

من بعد را هم إلى آخر الذی لا آخر له مشاهده کن و ذکر انبیاء گذشته را مکن الا بذکر صلوات و همچنین در مقام کتابت بر مزار اشاره بکن که کل عند الله صاحب مرتبه قرب و قدس بوده و هستند و منویس اسم الله را الا آنکه عزوجل بنویسی و هم ذکر "من ینظره الله" را الا آنکه ارتفع و امتنع قدره بنویسی که این شعار موحدین بوده در هر ظهور

و نظر نموده بصلواتی که بیرون آمده، در غیبت صغری بسوی ابوالحسن ضراب اصفهانی که شیخ طوسی در مصباح کبیر ذکر نموده که در آخر آن صلوات میفرماید: "اللهم صل علی ولّیک المحیی بسنتک القائم بأمرک الدّاعی الیک الدلیل علیک و حجّتک علی خلقک و خلیفتک علی أرضک و شاهدک علی عبادک، اللهم أعزّ نصره و مدّ فی عمره و زین الأرض بطول بقائه، اللهم اکفه بغی الحاسدین و أعدّه من شرّ الکائدین و ازجر عنه إرادة الظّالمین و خلّصه من أیدی الجبارین"⁶⁴

در آن غیبت که حضرت برید جباری نبود تصور کن و بفهم که مراد امروز است که در جبل ماکو نشست و بعد میفرماید: "اللهم أعطه فی نفسه و ذریّته و شیعته و رعیتته و خاصّته و عامّته و عدوّه و جمیع أهل الدّنیما تقرّ به عینه و یسرّ به و بنفسه و بلّغه أفضل عمله فی الدّنیما و الآخرة إنک علی کلّ شیء قدير، اللهم جدّد به ما محی من دینک و أحي به ما بدّل من کتابک و أظهر به ما غیر من حکمک حتّی یعود دینک به و علی یدیه غضّبا جدیدا خالصا مخلصا لا شک فیهِ و لا شبهة معه و لا باطل عنده و لا بدعة لديه، اللهم نور بنوره کلّ ظلمة و هدّ برکنه کلّ بدعة و اهدم بعزه کلّ ضلالة و اقصم به کلّ جبار و أحمده بسيفه کلّ نار و

⁶⁴ "اللهم صل علی محمد سید المرسلین و خاتم النبیین و حجة رب العالمین المنتجب فی الميثاق المصطفی... وبلغهم أقصى آمالهم دینا و دنیا و آخرة إنک أنت علی کلّ شیء قدير"، مصباح المتهجّد، الشیخ الطوسی، دعاء آخر مروی عن صاحب الزمان علیه السلام خرج إلى أبی الحسن الضراب الإصفهانی بمكة بإسناد لم تذكره اختصارا

أهلك بعدله [كلّ جور جائر] وأجر حكمه على كلّ حكم وأذلّ بسلطانه كلّ سلطان، اللهمّ
أذلّ كلّ من ناواه وأهلك كلّ من عاداه وأمكر بمن كاده واستأصل من [ججده] حقّه و
استهان بأمره وسعى في إطفاء نوره وأراد إخماد ذكره، اللهمّ صلّ على محمّد المصطفى و
على المرتضى و فاطمة الزهراء و الحسن الرضا و الحسين المصطفى و جميع الأوصياء و
مصاييح الدّجى و أعلام [الهدى] و منار [التقى] و العروة الوثقى و الحبل المتين و الصّراط
المستقيم، و صلّ على وليّك و ولاة عهدك و الأئمّة من ولده و مدّ في أعمارهم و زد في
آجالهم و بلّغهم أقصى آمالهم دينا و دنيا و آخرة إنّك على كلّ شيء قدير⁶⁵ و تلاوت این
صلوات را بنما و اگر کل را فرصت نمودی این فقره آخر را ترک مکن و مراقب خودت باش
در یوم ظهور "من ینظره الله" که همین دعا بعینه در حق او شده اگر چه امیدوار بفضل الهی
بوده که حزنی بر او وارد نیاید زیرا که اهل بیان را تربیت نموده که راضی بحزن هیچ نفسی
نشوند لعل بر آن شمس حقیقت در یوم ظهورش حزنی وارد نیاید و اینکه از ذکر خواهش
نموده ای بگو "لا اله الا الله" عدد ما خلق و یخلق و مراقب خود باش که در ظل نفی نباشی
و در ظل اثبات باشی و بدانکه کل وجود از دوشق بیرون نیست یا از شجره اثبات است یا از
شجره نفی اول شجره خیر است و هر ذکر خیری از برای او سزاوار است و ثانی شجره نفی
است و از برای او هر ذکر دون خیری سزاوار

و بدانکه کل ملل در مذهب خود این کلمه را میگویند بلسان خود و حال آنکه کل در ظل
نفی هستند و معنی این کلمه در یوم ظهور رسول الله این است که هیچ حقی نیست الا محمّد
رسول الله و در هر ظهور همین قسم مشاهده کن چه بسا باشد که "لا اله الا الله" میگوئی و

⁶⁵ "اللهم صل على محمد سيد المرسلين وخاتم النبيين وحجة رب العالمين المنتجب في الميثاق المصطفى... وبلغهم أقصى آمالهم دينا و دنيا
وآخرة إنّك أنت على كلّ شيء قدير"، مصباح المتعجّد، الشيخ الطوسي، دعاء آخر مروی عن صاحب الزمان عليه السلام خرج إلى أبي الحسن
الضّرّاب الإصفهانی بمكة بإسناد لم تذكره اختصارا

خود از محتجبین میشوی و آن کلمه که شنیده یوم قیامت خداوند بآن کلمه حساب کل را میفرماید تکوین همین کلمه است که مثل رسول الله ظاهر میفرماید هر کس مقبل شد در ظل اثبات حساب کرده برضوان میشود و هر کس محتجب ماند در ظل نفی حساب کرده بنار میشود و پناه بر خداوند در هر حال که موحد اقل است از کبریت احمر اینست که کل توحید میکنند کسی را که از آن محتجبند مثل اینکه امت عیسی (ع) توحید میکردند خدا را و توحید ایشان راجع میشد در این عالم بظهور اینکه حقی نیست غیر رسول الله (ص) و حال آنکه ثمری نبخشید توحید ایشان ایشانرا بسیار دقیق شو در امر توحید خود که این همان صراطی است که شنیده ادق از شعر است و احد از سیف و گمان مکن که اینها که ادعا میکنند فهم کتاب الله را چیزی ادراک نموده اند هر چه نظر کردم غیر از عرفان بافی و کلام نزد اکثری ندیدم الا آنکه از مظهرین مقدمین کلماتی که در اسلام ظاهر شده در مقام معرفت با تکوین تطابق داشته در نزد سایر غیر ادلاء بیانیه که محض کلام زیاده نیست

نظر کن در امت عیسی که چقدر علماء ادعای فهم انجیل را مینمودند و حال آنکه حرف اول انجیل تکون آن رسول الله (ص) بوده و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و آنها آن یک حرف لفظی را خدا عالم است که چقدر تفسیر نموده اند در دین خود و حال آنکه از تکون آن که رسول الله (ص) بود محتجب ماندند که اگر یک حرف از انجیل را درک نموده بودند لا بد ظهور رسول الله (ص) را درک مینمودند

پس بدان که این همه علماء که در نصاری هستند یک حرف از انجیل را درک نموده اند الا آنکه حظ ایشان بیان عبارتتست بلا روح و معنی و همچنین نظر کن در عامه که چقدر تفسیر بر قرآن نوشته و حال آنکه از جواهر تکوینیه قرآن که اهل بیت عصمت (ع) باشند محتجب

ماندند و همچنین آنهائیکه از شیعه تفسیر بر قرآن نوشته اند اگر معنی تکوینی آنرا درک نموده بودند از نقطه اول فرقان که مقام ظهور حجت منتظر است محجوب نمی ماندند پس بدانکه هیچ درک نموده اند الا کلماتی بلا معنی و روح و همچنین مراقب خود باش در بیان که مثل آنها نشوی "و منقطع شو از ما سوی الله و مستغنی شو بخدا از مادون او و این آیه را تلاوت کن

"قل الله یکفی کلّ شیء عن کلّ شیء ولا یکفی عن الله ربّک من شیء لا فی السّموات ولا فی الأرض ولا ما بینهما یخلق ما یشاء بأمره إنّه کان علّاماً قدیراً"

و کفایت الله را موهوم تصور نموده که آن ایمان تو است در هر ظهوری بمظهر آن ظهور که آن ایمان تو را کفایت میکند از کل ما علی الارض و کل ما علی الارض تو را کفایت نمیکند از ایمان که اگر مؤمن نباشی شجره حقیقت امر با فناء تو میکند و اگر مؤمن باشی کفایت میکند تو را از کل ما علی الارض اگر چه مالک شیئی نباشی"⁶⁶

این است ظهور معنی این آیه در مقام رسول الله (ص) در ظهور قبل و همچنین ظهور بعد و همچنین ظهور "من یراه الله" و همچنین إلى آخر الذی لا آخر له بمثل من أول الذی لا

⁶⁶ "RID thou thyself of all attachments to aught except God, enrich thyself in God by dispensing with all else besides Him, and recite this prayer:

Say: God sufficeth all things above all things, and nothing in the heavens or in the earth or in whatever lieth between them but God, thy Lord, sufficeth. Verily, He is in Himself the Knower, the Sustainer, the Omnipotent.

Regard not the all-sufficing power of God as an idle fancy. It is that genuine faith which thou cherishest for the Manifestation of God in every Dispensation. It is such faith which sufficeth above all the things that exist on the earth, whereas no created thing on earth besides faith would suffice thee. If thou art not a believer, the Tree of divine Truth would condemn thee to extinction. If thou art a believer, thy faith shall be sufficient for thee above all things that exist on earth, even though thou possess nothing."

Selections from the Writings of the Bab, The Seven Proofs, Page 157 – 158

أول له مشاهدة كن⁶⁷ وقل أن الحمد لله رب العالمين واستغفر الله ربك في كل حين وقبل
حين وبعد حين

67 استمرارية الفيض الالهي

"قد غلّت يد اليهود والنصارى فيما يقولون علينا على الكذب غرورا * وإن الله قد جعل أيدينا مبسوطة ننفق على من نشاء من عبادنا على الحق بالحق من ذلك الباب كثيرا * ونمنع عمّن نشاء من عبادنا عدلا على الحق بالحق محمودا * وما لأحد أن يقول علينا من بعض القول على غير الحق زخرفا وغرورا * اعلموا عباد الله قد جائكم التور من الله العليّ الحق القوي منيرا * لتبتغوا من فضله عما قدر الله في دولته على الحق بالحق تقديرا"، **قيوم الاسماء، سورة النور (20)** "وكفر الذين قالوا على كلمة اليهود والنصارى وإنّ الحجّة معزول عن الناس قد لعنوا بما قالوا فتالله الذي لا إله إلا هو بل قد جعل الله يديه مبسوطتين ينفق كيف يشاء وما جعل الله لقدرته على الحق بالحق نفاذا * ولو أنّ أهل الفرقان ليؤمنوا بالذکر لكرّنا عنهم خطيئاتهم وندخلهم في جنّات النعيم خير مآبا"، **قيوم الاسماء، سورة الاولياء (62)** "قل إنّ مثل تلك الآيات مثل ماء السماء تجرى بإذن الله وما قدر الله لها حدا ولا نفاذا أبدا، قل كيف ينسخ حكم الآيات إلى أيام معدودة وأنت اليوم لتكتب بين أيدينا، إنّ هذا إلا كذاب أشر، قل الله يمحوا [ما] يشاء وينزل ما يشاء، وكان الله لغنيا عما أنتم تعلمون"، **تفسير سورة الكوثر** "ولمّا ثبت ذلك البيان فكيف يمكن تفسير حرف من القرآن، لا ومن نزل الله عليه - لا يقدر أحد بذلك ولا يمكن في الإمكان لأنّ الفيض لم يزل يتجدّد بوجود الإبداع، وإنّ ذلك حكم لا نفاذ له في الإختراع... وما كان لفيض الله في شأن من نفاذ"، **تفسير سورة والعصر** "وإنّ السّرمّد هو شأن الفعل وهو شأن ليس له بدء في علم الله ولا له ختم لأنّ الفيض لا ينقطع من الفيض المطلق وإنّ نظر الدقيق لو أراد أن يجري الحكم في البدء بمثل الختم بأن لا يجعل للذکر الأول أولا إلا نفسه فيصح الحكم ولكن صعب على القلوب الإحاطة به"، **تفسير النبوة الخاصة** "فاعلم فيما سئلت من معنى يوم القيمة فإنّ له مراتب ما لا نهاية لها بها إليها في علم الله فمنها يوم الإبداع ومنها يوم الإختراع ومنها يوم الإنشاء ومنها يوم الإحداث ومنها يوم الإنجعال ومنها يوم الأجل ومنها يوم الكتاب فمجمل القول لكلّ شأن يوم فإذا تطلق اليوم في عالم ظهور الأول والقدم، فهو نفس آية الظهور الذي ليس له أول ولا آخر في مقام البطون لإحاطة فيض الله في البدء والختم وإذا تطلق في مقام السّرمّد، فإنّ له بدء في مقام الوجود وما جعل الله له ختما في علمه لأنّ الفيض لم ينقطع لمحّة منه"، **في جواب اسئلة الملا احمد** "وهمچنين كلّ ظهورات واين ظهور و ظهور "من يظهره الله" از برای ظهور بعد "من يظهره الله" خلق شده و كلّ اين ظهورات از برای بعد بعد "من يظهره الله" خلق شده و همچنين الى ما لا نهاية شمس حقيقت طالع و غارب ميگردد و از برای او بدئي و نهايتي نبوده"، **البيان الفارسي، 12 : 4** "وليس لأمر الله من حدّ ولا لما يتجلّى الله من تعطيل"، **البيان الفارسي، 4 : 3** "وان أولى الشرايع كلهم قد بعثوا من عند الله ولم يكن لذلک من اول ولا اخر لم يزل الله يتجلّى لخلقته بمظهر نفسه ويقدر لهم من منهاج"، **كتاب الاسماء، بسم الله الاشرح الاشرح**